



## افغانستان در عقب پرده دود



برگردان کننده: محمد عارف عرفان

دسمبر 2012 - لندن

نویسنده: D.R. Goyal، دهلی 1984

ژورنالیست، نویسنده، استاد و فعال سیاسی



## فهرست عناوین

- 1- در باره‌مولف ..... 1
- 2- اهداء ..... 2
- 3- بیرک کارمل ..... 2
- 4- مراحل طفولیت و تاریخچه فامیلی بیرک کارمل ..... 7
- 5- ازدواج ..... 12
- 6- برخی دیدگاه های شخصی ..... 13
- 7- آغاز مبارزات سیاسی ..... 17
- 8- تأسیس حزب و مبارزات پارلمانی ..... 21
- 9- پیگفتار ..... 32

## فصل دهم

### درباره مؤلف کتاب:

داکتر (D.R.Goyal)، متولد سال (1929)، در کشور "هند"، یک روشنفکر متعهد، و بطور همزمان، ژورنالیست، نویسنده، استاد، و فعال سیاسی بوده، و در طبع و انتشار مطالب زیاد تاکنون همت جسته است. داکتر "گویال" یکی از آنجمله افرادیست که به کار "رسانه" بیشتر به حیث "وسیله"، گفتارمان راجع به پرابلم های ملی و بین المللی نگاه نموده تا محض بعد حرفه یی آن.

او کار خویش را در (1946) در بخش رسانه یی آغاز و در مقام "ویرایشگر" و سردبیر مجلات و رونامه ها ایفای وظیفه نموده است. در سال 1956، تحصیلات عالی خویش را در رشته "ژورنالیزم" به اتمام رسانید و در سالهای 1956—1963 در دانشگاه (Kirori Mal) دهلی، مشغول تدریس ادبیات زبان انگلیسی بود. در سال 1968، او سردبیر مجله "دموکراسی سیکولار" و در سال (1966) سردبیر مجله "جریان اصلی" بود. او مجلات، جزوه ها و رساله های متعددی را بنشر رسانیده است.

کتاب موجود که در سال (1984) تالیف یافته است، دارای ده فصل و (306) صفحه بوده بر پایه پژوهش ها و مشاهدات نزدیک نویسنده در سالهای (1983) در جریان دوبار بازدید از افغانستان، و تصویر برداری از جریانات واقعی حوادث "انقلابی" در افغانستان صورت گرفته است.

در جریان این پژوهش نویسنده احساس نمود که: "در افغانستان" منظره حقیقی دیگری نیز وجود داشته که مستلزم دقت بیشتر است. در جریان ملاقات با بخشی وسیعی از طبقات اجتماعی، نویسنده دریافت که حمایت وسیع و گسترده یی مردمی از حکومت تحت زعامت "ببرک کارمل" در افغانستان وجود داشته است. اما عمدتاً بوسیله دشمنان خارجی افغانستان،

از موجودیت قوای اتحاد شوروی به حیث یک "بهانه" چون "پرده دود" استفاده تبلیغاتی صورت می گرفت، تا دسایس و توطئه های خویش را بوسیله این تبلیغات دروغ و جدال برانگیز، بیوشانند.

چنین تبلیغات از سوی مخالفین دولت که منافع خویش را در افغانستان از دست داده، بوسیله ایالات متحده امریکا و متحدین آن، برای استقرار نظام طرفدار غرب در کشور، بکار می رفت.

"با دستیابی این اثر گهربار که همزمان با شانزدهمین سالروز وفات زنده یاد ببرک کارمل، سابق منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، و رییس جمهور پیشین جمهوری دموکراتیک افغانستان، اتفاق افتید، این فرصت دست داد تا بدین مناسبت - علی العجالة - "فصل دهم" کتاب را که در خصوص زندگی و مبارزات سیاسی، فقید ببرک کارمل نگارش یافته است، برگردانی نموده و در خدمت جامعه دوستان و علاقمندان قرار دهم."

## اهداء:

اهداء، به همه رفته گان، و جانباخته گان شجاع راه "انسان" که مکتب پر جلال و پرافتخار مبارزه را در راه عدالت، آزادی، دموکراسی و ترقی اجتماعی و رهائی بی انسان در دمنجامه مان، تأسیس کردند.

اهداء، به آنانی که، با همه پیمان و تعهد، جسارت و پایداری، درین قافله همگام و همسفر شده و این مشعل تابان، این ودیعه سترگ و این میراث کبیر و شایسته را که از چشمه ساران جنبش مشروطیت در افغانستان به جریان افشیده است، تا آخرین ایستگاه حیات شان منتقل و برای نسل های بعدی به امانت میگذارند! (برگردان کننده)

## ببرک کارمل:

در هرگونه مطالعاتی راجع به افغانستان معاصر، باید اسم ببرک کارمل به مثابه سرآغاز و ختم کلام به کار برده شود. در حقیقت این ببرک کارمل بود که وسایل تحقق جنبش انقلابی را در افغانستان مساعد ساخت و بار دیگر این ببرک کارمل بود که جنبش انقلابی را از ویرانگری های خائنانه حفیظ الله امین نجات داد و امروز کشور تحت رهبری ببرک کارمل، راه پیشرفت خویش را طی مینماید. هر چند کرکترستیک و شخصیت وی نمیتواند بسیار نمایان باشد؛ اما سطح نفوذ و تاثیرگذاری او نهایت چشمگیر است. زمانی که مردم میخواهند تا در راه حقوق دموکراتیک و بیداری ملی شان مبارزه نمایند، به طور اجتناب ناپذیر نام ببرک کارمل درین عرصه ظهور مینماید. هر چند، وی در اواسط زنده گی سنین پنجاه عمر خویش قرار دارد؛ اما روابط او با جهان سیاست طی سه و نیم دهه در افغانستان، بسیار عمیق و آگاهی دهنده بوده است.

شاید این یگانه شخصیتی باشد که در عصر خویش در میان سیاست مداران افغانستان، در مرحله خفقان آور مبارزه و اقتضای قربانی های سیاسی در مراحل پر مخاطره، ایستاده گی نموده و از انجام مبارزه عقب نشینی ننموده باشد. وطنپرستی، اهداف صادقانه، مردم دوستی و وفاداری او در راه این آرمان ها هرگز در لای ابرشک و تردید فرو نرفته است. البته در کشوری که فتنه و دسیسه "دربار" در دستور روز قرار داشته و سیاست مداران کشور هر از گاهی به آن دچار گردیده اند.

کارمل هرگز از روابط و موقعیت زنده گی فامیلی خویش برای پیشرفت خویش استفاده نبرده و هیچگاهی از جولانگاه قربانیهای سیاسی خویش در مباحثات خود برای قبول نظریاتش سودنچسته است.

تواضع و فروتنی ببرک کارمل، سیمای وی را به حیث مدل سیاسی درخشش داده است. بسیاری چهره های سیاسی در افغانستان از وی به حیث عالیترین آموزگار سیاسی یاد مینمایند. وی به حیث یک سخنران، توده ها را نه در سخنان عوامفریبانه بل در یک تحلیل منطقی اوضاع و حیات جامعه به جنبش می آورد. به حیث یک نویسنده، قلمش به طور چالش ناپذیر زنده گی اجتماعی و راه پیشرفت آنرا به تصویر

میکشد. به حیث یک سازمانده، قادر است تا تفاوت های سیاسی را مرتفع ساخته و آنرا هماهنگ نموده و اختلافات سیاسی را بطور صادقانه و جای که سوال مهم و پرنسپیال مطرح است بدون کامپرومایز

مرتفع گرداند. با لاتراز همه وی به حیث انسانی معروف است که وجودش از کینه ورزی و بدخواهی مبرا بوده و مشتاق آنست تا همه تدابیر ضروری را انجام داده تا جامعه را تنویر بخشیده و به سوی رفاه همگانی سمت و سوبخشد.

هرگاه درینجا قرار است تا از شخصی به نام مؤسس و بنیادگذار یگانه حزب سیاسی در تاریخ افغانستان یاد شود، وی ببرک کارمل است و اما هنوز خود او در این عرصه فروتن بی ادعا و بی سروصدا میباشد.

کسانی که در این چند سال اخیر، وی (کارمل) را ملاقات نموده اند با توجه به طبیعت، شخصیت، ملایمت و معاشرت وی، با در نظر داشت سطح علمیتش در پیرامون جامعه و جهان سیاست و دسترسی و اطمینانش نسبت به انکشافات تاریخی و ضروریات افغانستان معاصر؛ تحت تاثیر قرار گرفته اند.

در حقیقت اعتمادی که برای پیروزی جنبش انقلابی در افغانستان بوجود آمد در شخصیت وی تجلی یافت و برخی این شگردها به وسیله کسانی که وی را ملاقات مینمایند قابل درک است. چیزی که بیشتر مردم را تحت تاثیر قرار میدهد عبارت از بحث جریانته به طور شفاف و واقعیات اجتناب ناپذیر و هزاران مشکل حکومت و از جمله ظهور انقلابیون جوان و کم تجربه که قدرت سیاسی را در کشور تصاحب نمودند، میباشد.

در کلام وی نه گزافه گویی و نه لاف زنی مشهود است. نه این تلاش وجود دارد تا هم سخن خویش را تحت تاثیر در آورده و یا او را تهدید نماید؛ بل با چشمان مشتاقانه خویش در جستجوی آن است تا احساسات و افکار همسخنان خویش را بخواند تا ایشان ببینند که وی آن ها را داخل جریان گفتمان نموده است. بنابراین شما حس نمی کنید تا کدام سطح آنرا درک و مثل ایشان فکر نمایید. حتی زمانی که شما درین بحث با وی توافق هم ننمایید، با آن هم نسبت به صداقت و خلوص نیت وی نسبت به خود، شک نمی کنید.

برای من چنین فرصتی دست نیافته است تا ببرک کارمل را از نزدیک ملاقات نمایم. نظریات من در مورد وی بر پایه تماشای او شنیدن سخنرانی اش در مراسم رسمی پنجمین سالروز انقلاب، البته جایی که وی برای جمعیت بزرگ شهریان کابل سخنرانی مینمود و با لاتر از همه صحبت هایی که در جریان دوبار بازدید خویش از افغانستان در اوایل سال های 1983 با جمعی کثیری از شهریان شهر کابل در سرک ها و بازارهای کابل داشتم، استوار است. البته شهریان شهر کابل وی را مانند یکی از افراد خویش و مثل عضو فامیل شان دوست دارند. آن ها پیوسته اینچ به اینچ رشد سیاسی وی را به حیث رهبر سیاسی شاهد بوده اند. محبت و دوستی و اعتماد شهریان کابل نسبت به ببرک کارمل زمانی به نمایش گذاشته شد که در زمان تهدید و توطئه نظام استبدادی سلطنتی وی را کراراً در جریان هر انتخاباتی که بعد از سال 1965 برگزار شد به پارلمان فرستادند. البته آوانی که وی در عرصه انتخابات سیاسی گام گذاشت. اما با حفظ این عهد و اعتماد او و رفقایش نتوانستند تا از عمل شیطنت آمیز

تروریستی حفیظ الله امین، کسی که کارمل را مانع بزرگ در راه تحقق خوابهای خویش برای رهبریت چالش ناپذیر افغانستان تلقی مینمود، رهائی یابند.

شاید این نگرش در سایر گوشه و کنار کشور دقیق باشد؛ مگر مردمان کابل این احساس را تیارز داده اند که کارمل هرگز اشتباه نمی کند. کابلی ها میگویند: "ما، برای مدت بیش از سه دهه به او گوش داده ایم. آنهامیگویند: "وی هرگز در سخنرانی های خویش دروغ نگفته است و صحت پیشبینی های وی به طور اجتناب ناپذیر تثبیت شده است". بنابراین با شنیدن صحبت مردمان کابل، یک بیٹی را که به زبان اردو سرایده شده است به خاطر آوردم:

Woh massail-etasawwuf, who tera bayan ghalib

Tithe hum wail samaihte, Jo an bada-khwar hota

یعنی: "به طریقی که شما پر اہلم های فلسفی را تحلیل نموده و آنرا به شیوہ مطبوع و دلپسند بیان میدارید، برای ما این احساس دست می دهد که شما "ولی" هستید. اما، زمانی چنین میندازیم که شما باده نوش نباشید." آری! البته کارمل چنین فردی نیست و به وسیله هیچکسی چنین اتهام میگساری به وی نسبت داده نشده است، وی انسان عالی در نحوه دیگرست. وی پیرو اندیشه های انقلابیست، با توجه به عمق اعتقادات مذهبی مردم، وی خوش ندارد و هرگز نمیخواهد تادرسوت "ولایت" ظاهر شود. در واقع سطح شدید تواضع و فروتنی وی و تاکیدات او برای تمرکز مردم در خصوص پر اہلم های اساسی و تحقق آن، مشکلات جدی دیگری را برای ناظران اوضاع افغانستان ایجاد نموده است. اینجا چیزی به نام شرح زنده گی وی به طبع نرسیده است. دشوار است تا تفصیلاتی راجع به زنده گی خصوصی او حاصل گردد.

همه آنچه راجع به نوشتارها و سخنرانی های وی قابل دسترس است، به صورت کُل در قالب سیاسی فرمولبندی شده است که شدیداً زنده گی خصوصی و شخصی وی را از آن مجزایمینماید.

بر حسب اطلاعات حاصله، وی مخالف نصب "پورتريت" ها و فوتوهای خویش در دفاتر دولتی و عمارات بود؛ مگر بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان نه تنها برای ضروریات آئین و تشریفات معمول؛ بل به خاطر الهام بخشیدن اعتماد مردم و تقویت آن این فیصله را تحمیل مینمودند.

در چهارمین بهار سالروز انقلاب ثور در اپریل 1982، شورای انقلابی عالیترین "نشان" دولتی (خورشید آزادی) را برای وی اعطانمود که اعطای این جایزه عالی، مبین خدمات وی برای مردم و میهنش میباشد. سخنرانی نور احمد نور (نزدیکترین هم‌رزم اش، هنگام اهدای این جایزه در ضمایم این کتاب درج میباشد) که با کاربرد کلمات پرهیجان و احساس برانگیز ابراز شده، همچنان بازگوکننده دلیری، شکیبائی، تقوا و پرهیزگاری وی میباشد. بدین ترتیب در تمام اسناد متعددی که بر میخوریم، شما تنها

نوشته های مردمش را میبینید که از دلسوزی و محبت و عدم زنده گی مرفه وی حکایت داشته که بدون شک وی دارای چنین فضایل انسانی میباشد.

یکی از منابع بزرگی که درک شخصیت وی و مسایل مربوط به "انقلاب" را فراهم میساخت، در یک

حادثه تراژید که به وسیله حفیظ الله امین طراحی شده بود نابود شد که حتی نسل های بعدی بروی (امین) لعنت خواهند فرستاد. ببرک کارمل عادت داشت تا هر سال، حوادث سیاسی جهان و افغانستان را ارزیابی نموده و بدینوسله، وی یک کتاب دستنویس را تکمیل نمود. طوری که از طریق اناهیته راتب زاد، آگاه شدم، این کتاب حاوی تحلیل های بزرگ علمی پیرامون حوادث موجود و گذشته کشور بود. اناهیته راتب زاد همچنان یاد داشت های دست نویسی که در مباحثات آن صد ها گروپ از جمله ببرک کارمل سهم گرفته بود، آماده ساخته بود که همه این آثار میتوانست پیرامون شخصیت ببرک کامل ومیهنش افغانستان مطالب غنی یی ارایه نمایند. تمامی این مواد در هنگام تبعید ببرک کارمل وهمفکرانش درجون 1978 درمنزلی درکابل جا بجا شدند، طوری که اکنون ما میپنداریم این بخشی از

یک دسیسه بود که به وسیله حفیظ الله امین طراحی شده بود. اما دریغا که با آتش کشیدن خانه مورد نظربه وسیله افراد امین، این تراژیدی تحقق یافت وتمامی آن آثار قیمت بها به کتله از خاکستر مبدل شدند.

معهدا، فروتنی وشکیبائی وی بخشی از شخصیت او را تشکیل ووی را به انسان خارق العاده مبدل نموده است. اما اساساً محیط پرورش وی موجب زدایش خود ستائی وخود پرستی اوشد. درجوامع عقب مانده جایی که افراد برجسته چانس این را دارند که درجایگاهی قرار گرفته وتوجه سالارها وشاهان را به خود معطوف دارند وجایی که شجاعت ودلاوری انسان میوه های تاریخی را در زمان قدرت وتوانگری بار آورده است، تمایلاتش برای حرکت به سوی مرکز آن صحنه بسیار طبیعیست.

در این میان سیاست مداران وچهره های ملی مانند غلام محمد غبار وداکتر محمودی که ببرک کارمل درپهلوی آنان رشد نمود، نیزشخصیت های ممتازی بودند. کارمل حتی به صورت قاطع در برابر حفیظ الله امین ونورمحمدتره کی وآنهایی که عادتاً به بیان "شخصی" سخن می گفتند،مقابله وایستاده گی می نمود. کارمل به صورت هوشییارانه شخصیت سیاسی خویش را پرورش میداد؛ زیرا ممکن وی درک نموده بودکه مردم افغانستان اکثرآ بیسواد وموهوم پرست بوده ومتمایل اند تا مردان برجسته جهان را ستایش نمایند، لذا طرح افگنی پیرامون ساختمان "کیش شخصیت" ممکن سیاست هایی را که وی درجستجوی هدایت اش بود در زیرسایه افگند.

وی میخواست تا هموطنانش به صورت مردمان حقیقی وآزاد رشد نمایند، نه به صورت "گوسفند" که بوسیله شبان براه میافتند. بنابراین وی آرزو داشت تا این قدرت را دروجود مردمش برای تفکروتصامیم آزاد برانگیزد. لذا وی مایل بود تا روح پرسش انگیزوتشنه گی علمی را دروجود مردمش - با شخصیت کاریزماتیک که داشت - تاکید مینمود. تاثیرات افکارمارکسیستی شاید دلیل دیگری میبود برای برازنده گی "شخصیت" وی. کارمل بعد ازجنگ دوم جهانی به صورت فوری با ادبیات مارکسیستی آشنا شد، البته زمانی که تاثیرات امراض "اگوتیسم" وخود پسندی درتحولات انقلابی به مشاهده میرسید.

در اواخرسالهای پنجاه، زمانی که وی مارکسیسم رامشوق وتمرین مینمود، مبارزات علیه "کیش شخصیت" در قلمرومارکسیسم درسراسرجهان وبا لاتراز همه دراتحاد شوروی به طغیان آمده بود.

کارمل به حیث مرد حساس، بذرتنفرخویش را علیه مظاهر "کیش شخصیت" بیفشاند، به خاطری که

مارکسیسمی را که وی فرا گرفته بود، میرا از هر دو گرایش "مائوئیسم" و "استالینسم" بود.

دست یافتن به "شخصیت" به معنای خودستائی و کناره‌گزینی از رسالت اجتماعی نیست؛ بل که ضربان پرحرارت قلبی است که در قالب تحلیل علمی به تمامی درد و بدبختی عمیق انسانها پاسخ میگوید. یکی از مظاهر عالی شخصیت دلسوزانه کارمل میتواند در "پرورشگاه وطن" تجلی یابد. البته مؤسسه‌یی که در آن در نتیجه تداوم نبرد "مجاهدین"، اطفال یتیم‌ویی سرپرست شده مورد مواظبت قرار می‌گیرند. تعدادی از فامیل‌ها به وسیله "مجاهدین ویران و متلاشی شده اند، برخی از آنها که توانایی فزیکری زمین را دارند - شامل مرد و زن - مجبور ساخته شده اند تا اطفال خویش را ترک نموده و به پروسه جهاد بپیوندند و یا این که در صورت رد این درخواست، به کام مرگ کشانیده شوند.

به هر صورت، در بسیاری حالات اطفال بگونه بی سرپرست و طورتنها و بسیاری آنها در معرض هلاکت قرار گرفتند. اما ببرک کارمل، همزمان با حصول قدرت دولتی در مورد این پرابلم توجه نموده و مصمم شد تا دولت در مورد مراقبت، حفاظت و پرستاری این نسل بیگناه، باید تدابیر لازم اتخاذ نماید. بنابراین خانمش (محبوبه کارمل) این مسئولیت را شخصاً بدوش گرفت تا برای تاسیس و سازماندهی این مؤسسه، جایی که ایشان بتوانند برای اطفال وطن که از دید افغانستان انقلابی حق هر شهروند افغان است، آسایش و حفاظت تامین نماید.

هیچ یکی از بازدیدکننده گان "پرورشگاه" با توجه به مناظر غم‌انگیز آن که زنده گی انسانها را به نمایش می‌کشد، بدون جریحه دار شدن احساسات شان بر نمی‌گردند. اطفال در آنجا یا به وسیله نیروهای امنیتی یا فعالین حزبی و یاهم نجات یافته گان حوادث و همسایه‌ها در پرورشگاه انتقال می‌یابند. در آنجا اطفالی میان سنین ششماه تا ده سال قرار دارند که در صورت واگذاری حالت بی سرپرستی و مواظبت دولت یا آنها به کام مرگ فرستاده میشدند و یا هم به عناصر جنایتکار جامعه مبدل می‌گردیدند. اما حالا با ایشان مثل شهروند جامعه برخورد شده و ایشان از سلامتی روحی و جسمی برخوردار هستند.

مادران و خانم‌های دیگری که اطفال به دنیا می‌آورند، همچنان اطفال شان در مراکز کورسهای آموزشی و حرفه‌یی که به وسیله "سازمان دموکراتیک زنان" مدیریت میشود، شامل میشوند، البته آنها پیوسته مورد مساعدت قرار گرفته تا به پاهای خود استاد شوند. این گونه مؤسسات در مناطق مختلف کشور بنا یافته و بنا بر آن هیچ طفل به شیوه بدبخت و بدون مواظبت باقی گذاشته نمی‌شوند.

من مرکز اصلی این مؤسسات را در کابل مشاهده نمودم، البته آن کاملاً با مؤسسات دیگری مانند "دارالایتم" که تحت مکلفیت‌های مذهبی پیشبرده میشوند، وسیعاً متفاوت بود. این مؤسسه کاملاً با وسایل لازم مجهز بوده و مانند شیرخوارگاه‌ها و کودکستان‌ها و مکاتب ابتداییه با استندرد های عالی در همه جا فعالیت مینمایند. اتاق‌ها بطور درست گرم، تخت خواب‌ها، لباس‌ها و لوازم خواب پاک و اطفال همه مرتب و پاکیزه، در آنجا ترتیبات اسباب بازی برای کودکان و وسایل "گیم" برای نوجوانان

فراهم شده است. اطفال مورد مساعدت قرار می‌گیرند تا از آسیب‌های فزیکری و روانی که قبلاً به آن دچار شده بودند بیرون آمده و اجتماع بشاش و شخصیت‌های رسالتمند را در جامعه عرضه نمایند. آنها



هرگز تصور نمیکنند که افراد "فراموش شده" اجتماع خودبوده وبدون توجه وحفاظت جامعه به صورت بی پناه رها شده باشند.

من با مدیر این مؤسسه به نام "محبوبه ذهن" یکی از معلمان آن جا به نام زهره ملاقات نمودم , آنها کارها ووظایف داوطلبانه را به دوش گرفته بودند, البته برای آنها مثل سایرین معاش پرداخت میشد, اما ایفای وظایف در این گونه مؤسساتی که اطفال آن با روان های فروریخته وکوبیده شده مورد مواظبت جدی قرار داده شوند به وقف وهمردی نهایت دلسوزانه نیازمند میباشد. هر دو خانم جوان یک رسالت اصلی وحقیقی برای اجرای وظایف خود داشتند. تمام مشغولیت وگرفتاری آنها معطوف بر درک کامل نیازمندی های هر طفل استوار بود.

من عمیقاً نسبت به حکایات راجع به سرنوشت طفلی که برایم صورت گرفت متناثر شدم : یکی از اطفال پنج ساله که تمامی اعضای فامیلش در برابر چشمانش به قتل رسیده بودند با اعصاب آشفته ودیوانه وار به "پرورشگاه" آمد , او دندان های خود را پیوسته باهم می سایید, مشت های خود را گره می کرد وفریاد میکشید: "من می کشم , من می کشم , من همه آنها را می کشم!" این حادثه شرارت انگیز عمیقاً روح وی را کوفته بود, معلمان باید محتاطانه روح وی را التیام میبخشیدند واین مدت شش ماه را دربرگرفت تا این طفل به حالت عادی برگشت.

این البته سوالی نیست تا راجع به یک طفل دلالت نماید. مهمترین عنصر در طرز دیدگاه ونگاه آن بر افراد بدبخت نهفته است . مهمتر از همه حتی اطفالی که عناصر مخالف دولت را مساعدت مینمودند, از چنین امتیازات برخوردار بوده وبا ایشان چنین رفتار صورت می گرفت .

اگر این سوال را از آنها (معلمین) نمایم که "چرا والدین گنهکار از اطفال شان عیادت نمایند ؟" آنها با طرح چنین سوال میگویند : "این یکی از دیدگاه ها واهداف انقلابی ماست که نباید جو کینه وانتقام بر قضاوت های ما ابر بگستراند وبرای " گذشته" اجازه ندهیم که " آینده" را به دار آویزد."

برای اینکه درک نمایی که کدام شخص به طور اصلی مسئول ایجاد چنین انگیزش وتحرکات بوده واین افکار ونظریات سالم را پرورش میدهد, این غریزه طبیعی وهمگانی همه افرادی است که در این سیستم کار مینمایند . مگر جریاناتی که در بالا از آن نام برده شد, فرصت آنرا نیافته است تا در اهرم مسایل راه یافته و قصه های ببرک کارمل برای جهانیان گفته شوند. در حال حاضر اینجا تکه پاره های اجمالی که ازگفتمان وملاقات ها از مردمان, همقطاران ودوستان ببرک کارمل حاصل شده است, جمعبندی گردیده اند, افسانه های مبارزات وی ودست آورد های مبارزات قهرمانانه اولایق آنست تا باجامعترین وشایسته ترین وجه به نمایش کشیده شود. اما برای آنها باید صبر نمود.

### مراحل طفولیت وتاریخچه فامیلی ببرک کارمل:

ببرک کارمل در محله کوچک زراعتی ورهائیشی "کمری" نزدیک کابل دریک روز سرنوشت ساز, در جنوری سال (1929), هنگامی که "امیرحبیب الله کلکانی" به حمایت هند بریتانیوی(1\*) آخرین ضربات خویش را برحکومت "امان الله" خان فرود می آورد, دیده به جهان گشود.

تلاش‌های یک دهه‌مردثابت قدم و ملیگرا (شاه امان الله) که خواست جامعه افغانی را مدرنیته، بیدار و مستقل بسازد در نتیجه خیانت و دسایس بریتانیا به پایان تراژیدی خویش نزدیک میشد.

در قضایایی اینچنین معمول، قصه‌های زنده‌گی افراد در بیان چنین مطالب، مرتبط بنظر نمی‌رسد؛ اما در خصوص پیش زمینه‌های زنده‌گی کارمل که تأثیرات این رویدادها بر آن‌ها نهایت برجسته است، نمیتواند نادیده انگاشته شود.

در کشوری مانند افغانستان، جایی که ترم "مدرن" مفهوم انتقال و فرستادن علم و معرفت را بیان می‌دارد، با روایت شفاهی به صورت دقیق بازتاب نمی‌یابد.

قصه‌های حوادث بزرگ، مثل شکست، خلع و عزیمت "امان الله" مستلزم آنست تا برای ایجاد نفوذ و تأثیرات عمیق در اذهان حساسیت انگیز اطفال نسل به نسل انتقال یابند. "ببرک" جوان، ممکن در باره آن حوادث چیزهایی شنیده باشد. وی باید موضوعاتی مربوط به خیانت کشور بریتانیا در هند بریتانیوی در خصوص ممانعت این کشور در جهت انتقال وسایل، مهمات و تجهیزات نظامی از طریق هند که امان الله از اروپا خریداری بود از یکسو (\*2) و از سوی دیگر حمایت دوامدار و استوار اتحاد شوروی از حکومت امان الله را تا آخرین روز حیات آن نظام شنیده باشد.

قصه‌های مربوط به سفیر روسیه در رابطه به مساعدت سربازان مجروح "امان الله" و فرستادن جراح به وسیله سفارت بریتانیا در خصوص درمان جراحات "حبیب الله کلکانی" به حیث قصه‌های آن روزگاران باید به سمع "ببرک کارمل" به وسیله بسیاری مردمان کابل البته کسانی که در منزل ایشان در قلعه "محمد هاشم خان" سرمیزدند، رسیده باشد.

اینجا قضایای دیگری نیز موجود است که این حدس و گمان را استحکام میبخشد. مناسبات نه چندان دور "فاروق جان" تلگرافی کسیکه در میان انقلابیونی که تلاش نمودند تا روح، امان الله را حتی بعد از سقوط اش زنده نگهدارند، باعث آن شد تا "کارمل" جوان را به انسان برجسته مبدل نماید. "فاروق جان" در اواخر سال (1929)، زمانی که نادرشاه براریکه سلطنت تکیه زد، بنا بر جرم این که تلاش نمود تا به وسیله رساله‌ها و ورقه‌های آگاهی، روزگاران دوره امانی را به خاطر مردم آورده و سقوط

(1\*)- بر اساس دیدگاه‌های مورخین و ناظرین سیاسی، حمایت کشور بریتانیا، از امیر حبیب الله کلکانی، تحت نفوذ روحانیون وابسته در کشور، سرآغاز سناریو و پالیسی‌های استعماری برای کاربرد "ابزاری" و مقطعی برای جاگزینی و استقرار پروژه‌های استراتژیکی، بحساب میرود. در آن زمان چنین ترفند حیله‌گرانه به حیث نیروی "جاده صاف کن" برای واژگونی نظام شاه امان الله

و مقدمات استقرار حکومت نادرخان با استفاده از ابزار "دین" بکار رفت و این حمایت تکتیکی فقط تا خروج شاه امان الله، از افغانستان ادامه یافت. اما با تکرار تاریخ بار دیگر از چنین نیروی "ابزاری" در وجود مجاهدین، برای نابودی رژیم دموکراتیک و ابزار طالبان برای انهدام حاکمیت مجاهدین استفاده بعمل آمده و سپس از موجودیت نظام طالبان برای استقرار نظام طرفدار غرب در وجود نظام حامد کرزی استفاده شد. اما در قرن حاضر، متأسفانه در فقدان ملت بیدار، این چرخش‌های تاکتیکی و ابزاری هنوز در جریان است. (برگردان کننده)

(2\*)- سپس این سلاح‌ها و مهمات از طریق هند بریتانوی به حکومت نادرخان، تسلیم داده شد. (برگردان کننده)

آن را "بدبختی" مردم ارزیابی نموده و اظهار می نمود که راه امان الله هرگز فراموش و متروک نخواهدگشت ، دستگیر شد .

فاروق جان در زندان "دهمزننگ" افکنده شد و "کارمل" از طرف فامیل خویش موظف ساخته شد تا پیوسته از وی از "کاکای" خویش عیادت بعمل آورده و برایش لباس و وسایل ضروری دیگر را که از

طریق مقامات مسئول این جواز اتخاذ شده بود، از بیرون آماده نماید. این "کاکا" در چشمان روشنفکران جامعه و افغانان آزادی دوست به مثابه یک قهرمان ، تجسم داشت.

کارمل باید طبیعتاً تحت تاثیر جسارت و وطنپرستانه و روح سرکش و شجاعانه او قرار میگرفت. "کاکا" و همزنجیران زندان وی همچنان شاید قصه های مربوط به "امان الله" را برای تاثیرگذاری و کاربرد نفوذ بر او و همچنان شرح ارزش های معنوی ، به زندان کشیدن ها و شکنجه ها را بازگو نموده باشند.

همه این عوامل تاثیرگذار، شخصیت کارمل را به حیث "کودک" دارای افکار جدی، مطالعه جو، سخت کوش ، شجاع و ناترس ، قالب بندی نموده بودند. بنا بر قول پدرش جنرال بازنشسته "محمد حسین خان" کارمل در مراحل ابتدایی دوران طفولیت خویش ، علایم "سازنده گی" را از خود تبارز میداد. این قابلیت وی را به شخص نهایت محبوب در نزد پدرکلانش مبدل ساخت. وی "بیلچه" کوچکی را برشانه انداخته و در مزارع ، عقب پدرکلانش براه می افتید. این مرد بزرگسال پیوسته اظهار مینمود: "این پسرک برای خانواده ما بسیار سودمند خواهد بود". روش دیگر دوران کودکی کارمل که پدرش از آن یاد مینماید عبارت از طبع دلآوری و ترس ناپذیری وی بود، اطفال از رفتن در تاریکی می هراسیدند؛ زیرا مردمان دهاتی قریه باورمند بودند که موجودات "اشباح مانند" و خطرناکی در زمین ، در فضای تاریک در پی

شکار و نابودی ایشان اند. اما کارمل جوان در چنین فضا هیچ چشم ترس از خود نشان نمی داد. وی این اعتقادات را به بحث نمی کشید و در هر زمان چه شب و چه روز به زمین ها می رفت .

وی در مکتب یک متعلم بسیار منظم و با دسیلین بود، به حرکات شوخی آمیز مبادرت نمی ورزید، زود فهم و برای همصنفی های خویش کمک کننده و همکار بود. همصنفی های آن ایامش از خاطرات نیکو و مهربانی و پتانسیل رهبری کننده وی یاد مینمایند. دخترخاله وی "رحیمه" که در حال حاضر به حیث نرس در کابل ایفای وظیفه مینماید، اظهار میدارد که هم سنان وی برای او محبت و احترام بزرگ داشتند. رحیمه نسبت به کارمل بسیار جوان بوده و پیوسته عادت داشت تا فامیل وی را در قلعه هاشم خان ملاقات نماید. در پرسش این که سال های آغازین زنده گی کارمل را ترسیم نماید رحیمه پاسخ داد که سیمای ببرک کارمل در آن ایام طوری در خاطر ازش به تصویر کشیده میشود که طفلی با کتاب هایش در کنج قلعه نشسته بود، بدون ایجاد مزاحمت به دیگران، به طور مطیع آماده پذیرش تقاضای مساعدت و همکاری در انجام کار و بار با دیگران بود. وی همچنین بیاد می آورد که این پسر بچه دیگران را در پی فراگیری علم و مطالعه کتاب به طرز جدی تشویق و ترغیب مینمود.

اجداد "کارمل" پشتون بوده و متعلق به قبیله "ملاخیل" بود، البته قبیله چادر نشینی که در وادی پنجشیر و ساحات شرقی کشوری یعنی جلال آباد، به گردش میپرداختند. برخی مردم میپندارند که ایشان مربوط به نسلی از قبایل دُرانی بوده اند، اما این موضوع باید مورد پژوهش قرار گرفته و تثبیت شود. همچنان درین

جا کدام اثری نسبت به اعضای هیچ یک از اعضای فامیل او وجود ندارد که در جایگاه "خان" و "رئیس قبیله" بوده باشد. آن چیزی که هویداست عبارت ازین است که پدر، پدرکلانش "محمد هاشم" به حیث

زمیندارزراعتی در کمری اقامت گزید و در آنجا قلعه آباد ساخت. وی زمیندار بزرگی نبود و مجموعه اراضی زراعتی این فامیل در حدود کمتر از (30) جریب معادل (15) هکتار زمین میرسید.

آنان یک فامیل عادی دهقانی بودند و به صورت صادقانه تصور میشود که یک فامیل زحمتکش و رنجبر بودند. پدرکلان "کارمل" بنام عبد الرحمان حبیب به حیث مامور حکومت گماشته شد، پدرش به اردو پیوست و تا رتبه جنرالی ارتقا یافت. کارمل همچنان نسل سوم باسواد خانواده بود. آنها همه به

طور جامع به زبان دری - فارسی که زبان "دربار" و روشنفکران افغان بود سخن میزدند. همچنان در خط مناسبات و رواج های مردمان کابل، آنها با خانم های تاجک تبار عروسی نمودند. اینها همه بخشی از زنده گی عادی مردمانی بودند که خواستند تادش شهر و اطراف کابل اقامت گزیده و آرزومند بودند تا بخش

"عالی" جامعه را تشکیل نمایند. آنانی که از این مناسبات و رواج های اجتماعی آگاهی ندارند، برداشت های غلط را با خود حمل نموده و اظهار میدارند که اینها فامیل پشتون نیستند. واقعیت اینست که حتی امروز زبان مکالمات در دایره فامیلی زبان پشتو است.

هیچ یکی از اعضای فامیل کارمل قبل از وی به تعلیمات و آموزش منظم در مکتب و دانشگاه دست نیافت، محمد حسین خان (پدر کارمل) بعد از آموزش ابتدایی در منزل به مساعدت مولوی قریه در اکادمی نظامی پیوست، جایی که وی چشمان بلند پایه گان خویش را به حیث دانش آموز برجسته به خود معطوف داشت. وی بسیار تیز، شجاع، وفادار و صادق بود و به تدریج تا سطح قوماندانی اکادمی نظامی ارتقا یافت.

محمد حسین خان به یک سرباز حرفه یی مبدل گردید و به خاطر موافقت شاه در این زمینه افتخار مینمود. محمد حسین خان انسان خداترس و مقید به اجرای وظایف و مکلفیت های مرسوم آن زمان بوده و جز خدمت در راه حاکمیت، کدام عقیده خاص سیاسی نداشت. وی ممکن مانند سایر پدران به فرزند ارشد خویش "کارمل" که به حیث یک طفل برجسته گی، جسارت و ذکاوت خویش را نمایان ساخته بود، امید بسته بود. کشانیده شدن فرزندش در حوزة زنده گی سیاسی جز زدایش جرأت و انباشت رنج و عذاب قلب او هیچ چیزی را برای وی بشارت نمیداد.

در آن هنگام هیچ گونه منازعه یی میان پدر و فرزند وجود نداشت، اما در سالهای (1949-1950) زمانی که کارمل به فعال سیاسی مبدل گشت، تفاهم میان پدر و فرزند تا حد زیادی کاهش یافت. یک حالت بیزاری میان پدر غیر متمایل به سیاست و فرزند جوان که عطش خدمت برای مردم در وجودش ظهور کرده بود، پدیدار گردید. در جهت ارزیابی عدم توافق پدر در خصوص فعالیت های فرزندش و این که رفتار فرزندش چقدر درست بود، هر دو فقط در دو نقطه متفاوت قرار گرفتند. "اناهیتا راتب زاد" و هم چنان "محمود بریالی" قویاً اظهارات جنرال محمد حسین خان را در این خصوص رد نمودند.

سرانجام در حقیقت "اناهیتا" شرایط احترام متقابل را به صورت قطعی میان هر دو تامین نمود. شوهر

اناهیتا راتب زاد و پدربیرک کارمل باهم برادران رضاعی بودند. کارمل در زمانی که در کابل متعلم مکتب بود، از منزل "اناهیتا" بازدید مینمود، زمانی که کارمل در صنف اخیر مکتب سرگرم تحصیل بود، مادرش وفات یافت. بدینوسیله "اناهیتا" به یک چپل گفتمان میان کارمل و پدرش مبدل گردید.

"اناهیتا" میگوید: "من هرگز و به صورت محض سخن درشت پدر کارمل را در مورد وی نشنیده ام" وی تنها مایوس بود که فرزند مورد امیدش در عرصه و کارزار جریان پرمخاطره‌ی وارد شده است. هرگاه پدر کارمل با سیاست‌های اونا سازگار میبود، باید دیدگاه سیاسی وی نسبت به من که از جمله پیروان خط سیاسی کارمل شدم، نیز تغیر مینمود. اما چنین نشد. در واقع پدر کارمل آهسته آهسته به این اعتقاد دست یافت که فرزندش سرگرم کارهای پرافتخاری بوده که روزی به آن میبایست خواهد نمود.

اینجا دیگر شواهد محکمی نیز وجود دارد و آن این که زمانی که در سالهای پنجاه اساساً فعالیت‌های سیاسی ضد سلطنتی کارمل هویدا گردید، دگروال محمد حسین خان (هنوز جنرال نشده بود) به وسیله "ظاهر شاه" فراخوانده شد تا یا پسرش را از فعالیت‌های سیاسی ممانعت کند و یا وی را "عاق" نماید. اما پدر کارمل هر دو پیشنهاد را رد ساخت و در نتیجه از خدمات فعال اخراج و به حیث افسر احتیاط درآمد.

وی شاید از نظریات کارمل استقبال نمینمود؛ اما نخواست تا با پذیرش اکت حرمت به خود، این کار را انجام دهد. با آنکه معاش‌اش به حیث افسر احتیاط بسیار کم و ناچیز بود؛ اما با آنهم تلاش مینمود تا کارمل را از لحاظ مادی حمایت نماید.

پدر کارمل در شهر کابل یک حویلی داشت و خواست تا آن را به کرایه واگذار نموده و پول انرا برای کارمل مساعدت نماید، اما کارمل موافقه نمود تا از عواید کرایه خانه پدر استفاده و زنده گی نماید. کارمل تا صنف ششم در مکتب متوسطه کمری تحصیل نمود. سپس وی شامل لیسه عالی نجات در کابل شد (حال - لیسه امانی). در همیجا بود که شخصیت سیاسی کارمل شکل گرفت. در همان مکتب، استادان و دانش آموزان پیرامون موضوعات سیاسی علاقه نشان داده، کتوب خارجی را به مطالعه گرفته

و پیوسته حوادث داخلی و بین‌المللی را به بحث میکشاندند. کارمل مثل زنده گی ماهی در آب، داخل حریم چنین اتمسفر گردید و امکانات دریافت پاسخ‌های بسیاری از سوالاتی که در افکارش می‌خروشید در همین اتمسفر بازتاب یافت.

در خصوص ایام دانش‌آموزی کارمل، در دیدگاه پروفیسور "محمد دین ژواک" که در آن روزگاران استاد ادبیات مکتب بود، با یک نگاه گذرا تصویر او پدیدار می‌گردد. ژواک شخصاً خودش همچنان یکی از علاقمندان سیاست در آن ایام بوده و عضویت حزب "میثاق" (نامی که بعداً به ویش زلمیان مبدل گردید) را با خود داشت. گنه مطالب و معلومات در خصوص دوران دانش‌آموزی کارمل در مکتب در گفتمان باوی به دست آمد: "بیرک" به حیث یک دانش‌آموز بسیار فعال، آرام، هوشیار و با ادب بود، در وجود وی جلوه‌هایی از خودخواهی و خودنمایی به چشم نمی‌رسید، وی نهایت مواظب و همواره در امتحانات در صدر قرار داشت. بر خوردش با هم کلاسانش نهایت عالی بود، مدت شش سالی را که وی در این مکتب با ما بود، ما حتی یک شکایت نسبت به وی دریافت ننمودیم. من پیوسته برای وی "شیر" صنف خطاب مینمودم و چقدر تحت تاثیر جرأت احترام بر انگیزی قرار داشتم.

در آن مکتب استاددپگری را به نام "عبدالغفور" که مضمون ادبیات تدریس مینمود ، نیز ملاقات کردم و جناب ایشان نظریات بنیادین خویش را به طرز شجاعانه در خصوص رفتار کارمل بیان داشته افزودند: "من بسیار شیفته کارمل گردیده و غالباً میگفتم "بیرک یک "نابغه" است و، او، تا سطح یک انسان بزرگ ارتقا خواهد یافت."

بیرک کارمل بسیار حرف نمی زد و پیوسته در جستجوی سوالاتی پیرامون زنده گی مردم ، جامعه و فقر بود. در دو- سه سال اول وی علایق سرشاری نسبت به استماع بحث های سیاسی از خود نشان داده و به ندرت افکار و نظریات و احساس خویش را درین راستا بیان میداشت. مگر وی در سه سال اخیر ایام تحصیلی اش در مکتب ، زمانی که استادان و متعلمین عمیقاً تحت تاثیر سخنان آتشین وی قرار داشتند، سخنرانی های خویش را آغاز کرد. بعد از هر سخنرانی وی در متینگ ها و اجتماعات ، درباره شخصیت

و آینده او بحث هایی داغی در مکتب صورت می گرفت. برخی ها خوشبینی و برخی ها بد بینی خویش را راجع به وی اظهار نموده ؛ اما همه روی این اصل متفق بودند که کارمل جوان عادی نیست. همچنان برخی ها بودند که نسبت به وی حسادت میورزیدند.

"آنانی که نسبت به بیرک کارمل احساس بدبینی مینمودند، بسیار زیاد نسبت به امنیت شخصی وی ترس داشتند. در مکتب نجات جواسیس جوش میزد. این همان مکتبی بود که متعلم مکتب به نام "عبد الخالق" محمد نادر شاه پدر محمد ظاهر شاه را به ضرب گلوله از پادر آورد. سلطنت تدابیر ویژه یی نسبت به مراقبت متعلمین و استادان اتخاذ نمود. تعدادی زیادی از میان ایشان به حیث جواسیس استخدام گردیدند.

این میزان اندازه و همایش بلوغیت سیاسی بیرک کارمل در زمان نوجوانی وی بود که شرایط را درک نموده و با حفظ ابراز کامل نظریاتش هرگز در برابر قانون تصادم نکرد. "

## ازدواج:

مناسبات بیرک کارمل و خانمش شاید به حیث "مانیفست" دیدگاه عام زنده گی وی نامیده شود. این بسیار دلچسپ است که وی چگونه خانمش را رشد داده و به "بازوی" رفیقانه خود مبدل ساخت. خانم کارمل "محبوبه" دختر عبدالباقی معاون شاروالی کابل بود. در زمان ازدواج، کارمل ، یک فعال سیاسی و شخصی بود فاقد وظیفه منظم؛ اما "محبوبه" به حیث معلم مکتب ایفای وظیفه مینمود. فامیل ها برای همدیگر آشنا بودند و زمانی که کارمل و خانماش هنوز در مراحل طفولیت قرار داشتند ، تصمیم بر ازدواج گرفتند. مادر، کارمل نهایت مایل به این دختر بود و کارمل مشتاق آن بود تا درین خصوص از آرزوهای وی اطاعت و آنرا به گل نشاند. محبوبه همچنان نسبت به کارمل احترام عمیق داشت و در مراحل طفولیت به وی به حیث شوهر آینده خویش امید بسته بود. همچنان محبوبه تمامی دختران افغان را دوست داشت نسبت به سیاست بی تفاوت بوده و پیوسته اظهار آماده گی مینمود تا همراه و همسفر مفید برای بیرک کارمل باشد. وی تلاش نمود تا وظایف و آرزوهای وی را درک نماید. زمانی که کارمل در سال 1953 زندانی شد، محبوبه پیوسته از وی در زندان عیادت بعمل می آورد.

ایشان در سال (1957) زمانی که کارمل از زندان بیرون شد ، باهم ازدواج نمودند. برخلاف رسم

مرسوم، جشن عروسی در میان فامیل ها ، این ازدواج در هتل به وقوع نپیوست ؛ بلکه یک مراسم عروسی ساده در چوکات نهایت محدود و خاص و مشارکت فقط "سه" فامیل از خویشاوندان کارمل برگزار گردید.

بعد از عروسی ایشان در اپارتمان مربوط به "میراکبر خیبر" در مکرویان ، کسی که کارمل مناسبات رفیقانه خویش را هنگام زندان با وی تامین نموده بود، اقامت گزیدند. علی الرغم این وقف و ایثار، این زنده گی داوطلبانه فقیرانه برای دختری از فامیل و خانواده "اعیان" جامعه بسیار دشوار بود. قرار بود تنش هایی میان آن دو ایجاد شود ؛ اما کارمل خانمش را مساعدت نمود تا شرایطی را که باهم زنده گی مینمایند بپذیرند.

برادر کهتر میراکبر خیبر به نام "بسم الله" برایم گفت: "هرگز دیده نشد تا میان خانم و شوهر دعوایی به وقوع بپیوندد، هرگز میان ایشان حرف های سخت و شدیدی ردوبدل نشد، برخی اوقات ایشان ناظر سکوت غیر عادی که دلالت بر تفاوت های فطری و نظری شان داشت بودند ؛ اما این وضعیت هرگز بیش از یک روز ادامه نمی یافت.

کارمل، هرگز تلاش ننمود تا صلاحیت و موقعیت شوهری خویش را بر خانمش تحمیل نماید، با حفظ تقدیم امور سیاسی اش وی در کارهای منزل با وی همدست بود و پس از مدت چند سال خانمش به حیث رفیق او در امور سیاسی بدل گردید.

### برخی دیدگاه های شخصی:

قبل از نگاه ما به سیمای زنده گی سیاسی ببرک کارمل، زیبا خواهد بود تا دیدگاه های چهارتنی را که از نزدیک ، با او آشنائی دارند ، درین برکه بگنجانم :

\*- یکی از آنها از جمله مشهورترین "هنرور" افغانستان، به نام پروفیسور "غوث الدین" رسام "بوده که زمانی در، دربار شاهی به حیث "نقاش" ایفای وظیفه مینمود. اما بعداً این موقف خود را به خاطر تلاش اش در جهت شرح و ترسیم واقعینانه زنده گی مردم ، در بوردهای نقاشی، از دست داد. این نقاش 76 ساله عضویت هیچ حزب سیاسی را دارا نبوده ؛ اما از جمله مشتاقان ببرک کارمل است. وی در یک گفتگو چنین اظهار داشت:

"من فامیل کارمل را بهتر از هر کس دیگر میشناسم . پدر بزرگ من به نام "کریم بخش" در نتیجه استبداد بریتانوی ها ، از "دهلی" فرار نمود و با خریداری یک پارچه زمین در "کمری" اقامت گزید. هر دو فامیل طی دهه ها باهم از روابط صمیمانه برخوردار بودند. فامیل کارمل از اعتبار و صداقت بزرگ برخوردار بوده و مردم ، ایشان را دوست داشته و به آنها احترام عمیقی داشتند. جنرال حسین خان انسان نهایت مهربان بوده و پیوسته مردمش را مساعدت مینمود و از همینرو، مردمان "کمری" وی را دوست داشتند."

"ببرک کارمل به خاطر نظریات مستقلانه ، رفتار احترام برانگیز و مزاج های مهربانانه اش معروف میباشد. با توجه به خاستگاه مردمی اش، وی درد و مشکلات و پرابلم های مردم را درک مینماید . وی

پیوسته به "استدیوی نقاشی ام سرمیزد وساعت ها در برابر تابلوهای نقاشی هایم که زنده گی واقعی مردم را بازتاب میداد ایستاد شده و به آنها نگاه مینمود. من میدانم که ایشان چقدر به آن رسم ها واکنش نشان میداد. وی از من تقاضا مینمود تا هر چه بیشتر و بیشتر زنده گی واقعی مردم افغانستان را به تصویر بکشم."

"مردم افغانستان برای مدت طولانی رنج و عذاب عظیمی را تحمل نموده اند، من متیقین هستم که کارمل با مساعدت و همکاری رفقای خود، برای اعمار جامعه جدید و زنده گی نوین و افغانستان نوین پیروز خواهند شد."

\*- داکتر "اناهیتا راتب زاد" که به خاطر مبارزه و بنیاد زنده گی سیاسی زنان افغانستان، در جهان مشهور است و ریاست "سازمان دموکراتیک زنان افغانستان" را بعد از تاسیس آن، از آغازین سالهای (1965)، تا حال به عهده داشته است، یکی دیگر از آن چهارتن است. وی در مبارزات انتخابات پارلمانی به رقابت پرداخته و با حصول کرسی پارلمان درین امر پیروز و در انجام مبارزات قهرمانانه در راستای آزادی زنان و رهایی شان از قید و بند اسارت و برده گی جامعه عقب مانده افغانستان، همت گماشت. این زمانی بود که وی خود از شمار آن زنان محسوب شده و در محدوده چهار دیوار منزل و در

زیر پرده، زنده گی مینمود. وی برایم تشریح نمود که چگونه کارمل وی را مساعدت نمود تا بیداری سیاسی را در جامعه انکشاف دهد.

اناهیتا راتب زاد ادامه داده فرمودند: "پدر کارمل و شوهر من برادران رضاعی باهم بودند. به حیث یک متعلم مکتب در کابل گاه گاهی وی در منزل مان سر میزد. پدر کارمل، در آن زمان در ولایت کنر توظیف شده بود. زمانی کارمل خواست تا پدرش را در کنر ببیند، در بازگشت به دیدار ما آمد، درین بازدید، وی چند جلد کتاب برایم سپرد و تقاضا نمود تا به صورت مصئون آنها را حفظ نمایم. وی به

طوری ویژه تاکید نمود تا با احتیاط رفتار نموده و هیچ کسی نباید از وجود این کتاب ها آگاه گردد. من راجع به این کتاب ها هیچگونه ایده نداشتم و همچنان این کتاب ها به دلیل عدم علاقم نسبت به سیاست، مورد سوء ظن من واقع نگردید. من همچنان راجع به مطالعه این کتاب ها جدی نبوده و آنها را دور گذاشته و بلاخره فراموش نمودم.

"من و شوهرم هر دو نسبت به وی، به حیث دوست خانواده گی خود نگاه نموده و با مهربانی از وی مهمان نوازی مینمودیم. من هرگز در کلام او که از طبع جوانان در این سن و سال بر میخیزد، رفتار "سبک" و بی ملاحظه یی را شاهد نبودم. وی پیوسته راجع به موضوعات جدی مانند کتاب، سیاست، مردم و غیره صحبت مینمود. وی تازه مادر خویش را از دست داده بود و ما تلاش مینمودیم تا روحیه تحمل پذیری و برده باری را در وجودش بدین مناسبت برانگیزیم. ما میدانستیم که وی نهایت با مادر خویش به حیث یک "زن اصیل" پیوند نهایت عمیق داشت.

وی راجع به پدرم که یک سیاست مدار بود با من حرف می زد. من پدر خویش را ندیده بودم، زیرا زمانی که وی جهان را وداع گفت، من در مراحل ابتدایی کودکی خویش قرار داشتم. من تنها از طریق مادر خویش و از طریق خوانش اخبار و خویشاوندان راجع به وی معلومات حاصل کرده بودم. نام وی



"احمد راتب" بود. وی به نشر اخباری به نام "نسیم سحر" مبادرت می جست. کاکای بزرگم "محمود طرزی" یکی از مشهورترین وزرای "امان الله خان" و مشاور او بود. کارمل پیوسته راجع به زنده گی آنها بحث مینمود و من را در خط سیاسی برای گزینش راه های آنها ترغیب مینمود و پیوسته مخاطبم قرار داده می فرمود: " شما؛ مدیون ایشان میباشید."

کارمل بعضی اوقات راجع به انقلاب اکثرب و جنگ دوم جهانی و مبارزات ضد فاشیستی در اروپا، و خسارات هنگفتی که هیتلر درین جنگ به جوامع انسانی وارد ساخت، سخن می گفت. من در آن زمان راجع به این مسایل چیزهای زیادی نمیدانستم؛ اما تحت تاثیر میزان علمیت و حکمت او قرار می

گرفتم. سپس درک نمودم که کتاب های که وی طور امانت و برای نگهداری براریم سپرده بود، "کتاب های منتخب مارکس" بود که به زبان فارسی ترجمه شده بود.

"در سال (1951)، من جهت فراگیری تحصیلات عالی خویش عازم ایالات متحده آمریکا شده و شامل کالج "نرسینگ" در دانشگاه "کلیفورنیا" شدم. قبل از عزیمت کارمل براریم گفت: "شما نباید، در زنده گی سحرآمیز آمریکا، خود را گم کنید؛ زیرا که در آنجا آمریکای دیگری وجود دارد که کارگران فقیر در آن زیست نموده و آنجا سیاست هایی است که شما آنرا درک نمایید." من زمانی که در ایالات متحده آمریکا

در ناحیه سیاه پوستان رفتم، آنچه که ببرک کارمل براریم گفته بود، کاملاً درست بود. من شگفت زده شدم که چگونه کارمل به این گسترده گی به عمق واقعیات زنده گی مردم امریکا دست یافته است. من برای وی نوشتم: "کارمل، شما ولی هستید."

"من زمانی که در سال (1954) از ایالات متحده آمریکا برگشتم، از طریق کاکای کارمل، مطلع شدم که وی به دلیل سازماندهی مظاهرات در مخالفت با تلاش های سلطنت برای ایجاد پارلمان دست نشانده در کشور، به زندان افکنده شده است. وی در پایان سال (1956) از زندان رها شد.

"تا آن زمان کارمل به سیاست مدار نامداری مبدل شده بود. وی در منزل مان آمد و راجع به آنچه که من در ایالات متحده آمریکا دیده و آموخته بودم و آنچه که کارمل در زندان مطالعه و تجربه نموده بود، با هم به گفتگو پرداختیم. وی از من تقاضا نمود تا تاریخ "حزب کمونیست اتحاد شوروی" را مطالعه نمایم که من البته مطالعه آنرا طی یکنیم ماه به پایان رسانیدم. وی راجع به خصوصیات سلطنت افغانستان، ترابلیسم و فیودالیسم، و راجع به عقب مانی های اجتماعی-اقتصادی مردم افغانستان، به گفتگو پرداخت. و ظنپرستی پر حرارت او سخت سرایت پذیر بود.

"وی در جوامع اهل "هنود" می رفت و راجع به زنده گی و پرابلم هایی شان پرسان مینمود. آنها بخش اقلیت جامعه ما را تشکیل نموده و کارمل پیوسته راجع به رفاه همگانی شان ابراز نگرانی مینمود. سوآلی را که وی همواره در برابر مردم قرار میداد، عبارت ازین بود: "شما چه وقت تغییر خواهید نمود؟" آنها پاسخ میدادند: شما جوان هستید، این رسالت شماست تا زنده گی را تغییر دهید."

"شما آینده سازان هستید. من گاهی تعجب مینمودم که این چه معنایی را بشارت میدهد. اما آهسته آهسته مفهوم آنرا درک نمودم.

"در آغاز، من به مطالعه کتاب های اساسی نپرداختم و تنها به مطالعه کتاب هایی که به قصه های "جاسوسی" اختصاص یافته بود می پرداختم. وی به انتقاد و بی علاقه گی من توصل نمی جست؛ اما

این انگیزه را برای تکرار وجود برمی انگیزت و می پرسید که چرا چنین مسایل جدی درین قصه ها بازتاب می یابد؟.

با درک علاقه مندی من، وی، ناول "گورکی"، "جک لندن"، "مارک تواین"، "چکوف"، و "ویکتور هوگو" را برایم سپرد. با خوانش ناول (پراز بدبختی) "ویکتور هوگو"، من عمیقاً تغییر یافتم. کارمل

پیوسته راجع به اتفاقات و کرکترهایی آن ناول ها به طور مشروح از من می پرسید. قدم بقدم وی من را به تعمق و افکار بیشتر پیرامون کشور و اعمار بهتر زنده گی آینده فرامی خواند.

"این شاید اولین رهبر افغانستان باشد که توجه عمیق خویش را، راجع به انکشاف جامعه در بخش زنان مبذول داشته است. وی برایم میگفت: "تا زمانی که زنان در امر مبارزه اشتراک ننمایند، مبارزه برای "آینده"، پیروز نخواهد شد.

وی از من تقاضا نمود تا در میان زنان کار نمایم. من زمانی که با زنان راجع به پرابلم ها و مسایل سیاسی

صحبت می نمودم، آنها فقط می خندیدند. آنها می گفتند: "شما مثل یک ایرانی حرف می زنید." من با این دیدگاه های آنها کاملاً دلسرد شده و با کارمل صحبت نمودم: "چگونه زن ها، در یک جامعه عقب مانده ترقی خواهند نمود؟ آنها به هیچ چیزی خارج از منزل علاقه مند نیستند." اما کارمل با این حرف توافق ننمود. وی می گفت: "این مشکل است اما ضروری، به پیش برو، بگذار آنها بخندند، تسلیم نشو!."

\*- عزیزه دختر کاکای کارمل است، به حیث معلم مکتب در کابل ایفای وظیفه مینماید. دیدگاه وی نسبت به کارمل چنین است: "کارمل به تمامی محاسن سپیدان احترام عمیق داشت و به طرز محبت آمیزی با والدین خویش روابط داشت. به حیث یک طفل عموماً با کتاب و مطالعه سروکار داشت و حتی دیگر اطفال را برای خوانش کتاب ترغیب مینمود. هر زمانیکه وی به منزل ما می آمد، تاکید مینمود که هیچ غذای مخصوصی برایش آماده نشود و همیشه میگفت که هر غذایی که خود میخورید، من هم آنرا میخورم.

"شوهر من به نوشیدن "مشروب" علاقه مند بود؛ اما وی هرگز برای کارمل، آنرا سفارش نمی نمود. شوهرم به کارمل احترام فراوان داشت؛ برای وی از سوی فامیل ما احترام بزرگی ابراز میشد و مشورت های وی جدی تلقی میگردد."

\*- دگروال بسم الله، در حال حاضر در اردو خدمت مینماید. وی اولین تماس خویش را با کارمل، مشتاقانه به یاد می آورد: "من برای بار نخست کارمل را زمانی که در زندان بود، ملاقات نمودم. برادر من "اکبر خیبر" نیز در آن زمان در زندان بود. من کارمل را انسان نهایت محبوب یافتم. اولین سوالی که وی از من پرسید، عبارت ازین بود: "شما به مکتب میروید؟ کدام کتاب ها را مطالعه مینمایید؟" من برایش پاسخ دادم که من نه وسایل برای مطالعه و نه دسترسی به کتاب دارم. در حقیقت من در آن زمان خانه به دوش و در مسجد زنده گی مینمودم. برادرم در زندان انداخته شده بود و هیچ کسی

از جمله دوستانم آماده نبود تا برایم کمک نماید. کارمل، سپس یک آدرس را برایم سپرد و تقاضا نمود تا با شخصی تماس حاصل نمایم. آن آقا، اینجانب را در مکتب شامل ساخت و برایم کتاب آماده نمود. من

زمانی که بار دیگر در زندان به دیدار کارمل رفتم، او برایم گفت که رفتن در مکتب برایم کافی نیست و گفت که شما باید در خانه نیز مطالعه نمایید. او یک تقسیم اوقات برایم آماده نمود و تقاضا نمود تا با احتیاط آن را تعقیب نمایم، چنانچه که من هدایات وی را عملی نمودم."

### آغاز مبارزات سیاسی:

جهانی را که ببرک کارمل در آن چشمان سیاسی خود را گشود، عبارت از پایان جنگ دوم جهانی بود. جاده‌ی که در آن تغییرات، نسبت به هر زمان دیگر در سراسر تاریخ بشریت از سرعت و شتاب بیشتر برخوردار بود. در آن هنگام یعنی سال‌های اخیر تحصیلش در مکتب، صدای مهیب انفجار شهرهای "هیروشیما" و "ناگاساکی" جاپان که ویرانی‌های فراوانی را از خود به جا گذاشت شنیده شد.

هرگاه جهان با توجه به پتانسیل ویرانی‌های سلاح‌های جدید "اتمی" مورد تأدیب قرار داده نمی‌شد به این سطح هوشیاری دست نمی‌یافت. اما درین راستا انکشافات مثبتی نیز ایجاد گردید. اتحاد شوروی با مقاومت سرسختانه در برابر یورش فاشیسم، قدرت و فلسفه بقا و حیات خود را به اثبات رساند.

قدرت‌های بزرگ امپریالیستی در اروپا مانند انگلستان، فرانسه، جرمنی، اسپانیا، پورتگال و بلجیم که برای قرن‌ها جهان را تحت سیطره داشتند، در هم کوبیده شده و فرو ریختند.

برای بار نخست "پایه‌های گلی" هیولای امپریالیستی به نمایش گذاشته شد و مرکز ثقل امپریالیسم جهانی از اروپایی غربی به ایالات متحده آمریکا تغییر مکان یافت. مردمان تحت استعمار که به خاطر استقلال می‌رمزیدند، برای آخرین یورش آماده میشدند.

در همسایه‌گی کشور افغانستان در شرق، مذاکرات در خصوص انتقال قدرت از بریتانیا در دستان مردمان هند به راه افتید. در غرب افغانستان در کشور ایران، حزب توده ایران تحت رهبری دکتر مصدق (3\*) برای تغییر و انتقال نظام از طرز شاهی به نظام دموکراسی می‌رمزید. با توجه به روابط و مناسبات عنعنوی، این تغییرات در جوار افغانستان، تأثیرات عمیقی را برای بیداری سیاسی مردم افغانستان به جا گذاشت. آزادی هند از تأثیرات بزرگی برخوردار بود: احتمال الغای خط تاریخی "دیورند" که به شکل غیر عادلانه بالای افغان‌ها تحمیل شده بود، به وجود آمد. تجزیه هند، جرأت و روحیه وطنپرستانه افغانها را که سالهای متمادی در مبارزه در چهار چوب تشکلی به نام "خدایی خدمت گار"، تحت رهبری "خان عبدالغفار خان" هویت یافته بودند، مکرر ساخته بود. همه این انکشافات در مکتب امانی جایی که ببرک کارمل در آن سال‌ها در آنجا متعلم مکتب بود، به گفتمان کشانیده میشد.

کارمل همچنان برای مناظره و گفتمان بسیار فعال بود. وی خودش را در فعالیت‌های سیاسی، مطرح نمی‌ساخت. تنها گروپ‌های "مناظره" در اطراف او توسعه می‌یافتند. چون دولت بالای او مزنون شده بود، لذا کارمل پس ازین که از شمولیت در فاکولته حقوق در دانشگاه کابل، محروم شده بود با

هوشیاری برخوردار می‌نمود. چون آنجا یک مرکز فعال سیاسی بود. لذا روی این ملحوظ، کارمل آرزو داشت تا در آن دایره جایی پیدا کند. بنابراین دلایل، حکومت تلاش نمود تا جلوشمولیت او را در این مرکز بگیرد؛ زیرا بدیل دیگری وجود نداشت. کارمل به حیث محصل ساینس در دانشگاه شامل شد. اما

به عوض این که توجه خویش را در رشته های "فزیک، کیمیا و بیولوژی" مبدول دارد، فشارهای معینی را بالای مقامات برای تغییر افکارشان وارد نموده و سرانجام در سال (1950) موفق شد تا در فاکولته حقوق و علوم سیاسی شامل شود.

بعد از آن کارمل به سرعت در دایره فعالیت های سیاسی، غوطه ور شد. در اپریل (1950) وی "انجمن محصلین" (انجمن محصلین دانشگاه کابل) را اساس گذاشت. البته مرام این انجمن عبارت از ترویج افکار روشنگرانه در میان روشنفکران بود. این انجمن ایده و اندیشه های دموکراسی، آزادی و ملت سازی را بر اساس برابری قومی، از طریق کنفرانس ها و فعالیت های فرهنگی، گسترش میداد. تقاضاها برای رفورم های اجتماعی، اداری، اقتصادی و فرهنگی مطرح ساخته شده و الغای محدودیت های "آزادی بیان" و "مطبوعات" به حیث موضوعات اساسی و درخور اعتبار، مطالبه شد.

مغز و ذهنی که مقارن سال های (1950) در حوزه سیاست داخل شد، تحت نفوذ و تأثیر تلاش های قهرمانانه "شاه امان الله" در جهت تلاش هایش برای مدرنیزه ساختن افغانستان، (از طریق "فاروق جان تلگرافی") و مبارزات بزرگ مردمان هند تحت رهبری "گاندی" و "نهری"، (از طریق عبد الغفار خان)

و اندیشه های سوسیالیستی (از طریق مبارزات داکتر مصدق، علیه سلطنت در ایران) (4\*) و پیروزی های شکوهمند اتحاد شوروی برای درهم شکستن یورش مرگبار فاشیسم هیتلری، قرار گرفت.

درین شکی نیست که کارمل وسیعاً از اقدامات "شاه امان الله" برای خدمت در راه وطن، استقبال مینمود.

جوشش اجزاء متعدد اختلافات نژادی و زبانی میان مردمان کشور و ایجاد یکپارچه گی و امحای بیعدالتی به شمول لغو خط دیورند که بوسیله قدرت های بزرگ امپریالیستی بر افغانستان تحمیل گردید، توسعه

تعلیم و تربیه، رهائی زنان، بهبود زنده گی دهاقین کشور و بالاتر از همه ایجاد دولت و جامعه مدرن جایی

که آزادی بیان و مطبوعات در آن بشکفتد، همه آرزوها و اهدافی بودند که افکار کارمل را تسخیر کردند.

\* (3)- درین میحث ممکن قصد نویسنده دوران حکومت داکتر مصدق باشد اما اشتبهاً در متن، از داکتر مصدق شخصیت ملی گرا و صدر اعظم سابق ایران که خود یک شخصیت بزرگ ملی، سیاست مدار و دولتمرد ایران بود، به حیث رهبر حزب توده ایران، یاد آوری صورت گرفته است. در حالیکه داکتر مصدق هیچگونه پیوند سازمانی و تشکیلاتی با حزب توده ایران نداشت. اما از روابط دوستانه با حزب توده ایران برخوردار بود. باید اذعان داشت که بهترین دوران شگوفائی مبارزات سیاسی حزب توده ایران، در دوران حکومت داکتر مصدق، شکل گرفت. (برگردان کننده)

\* (4) طوریکه در پراگراف فوق تذکار یافته است، ناشر افکار سوسیالیستی در جامعه آنوقت ایران، حزب توده ایران بود، نه جناب داکتر مصدق. (برگردان کننده)

طوری که قبلاً متذکر شدیم، به ویژه در روشنی بیان افرادی که کارمل را می شناختند، کارمل در درجه اول یک "آموزگار" بود. وی نجات کشور و مردمان آن را در روشنائی توسعه تعلیم و تربیه و بیداری سیاسی جستجوی نمود. لذا فعالیت های عمده انجمن در همین راستا متمرکز شده بود.

سلطنت در وجود انجمن بوی خطر را احساس نموده و در نومبر (1950) با غیرقانونی خواندن آن - بعد از ده ماه تأسیس اش - به عمر، آن پایان بخشید.

کارمل با ناترسی نسبت به این حکم سرکوبگرانه، فعالیت های سیاسی خویش را در میان محصلین

و روشنفکران در ساختار گروپ های کوچک در ابتدا در شکل عنعنوی آن و سپس به روش هایی که

منجر به تأسیس یک حزب سیاسی شد، ادامه داد. وی همچنان با شخصیت های معروف سیاسی

همچون غلام محمد غبار، عبدالرحمان محمودی، فیض محمد انگار، عبد الحی حبیبی، عبد الروف بینوا و دیگران که برای حقوق دموکراتیک و آزادی بیان و اجتماعات می رزمیدند، به تماس شد.

کارمل همچنان به حامی سرسخت جنبش پشتونستان که تحت رهبری خان عبدالغفار خان فعالیت داشت مبدل شد. وی عمیقاً تحت تاثیر سخنرانی های "باچاخان" قرار گرفته و از "مهاتمگانندی" و "جواهر لعل نهرو" پیوسته تمجید بعمل می آورد.

چون جنبش پشتونستان به وسیله ظاهر شاه تهدید نمی شد، لذا کارمل این را به حیث بهترین "وسيله نقلیه" برای فعال ساختن، یاران دانشگاهی خویش به کار بست. آنها با حرارت تمام در متینگ ها و مراسم برگزاری جشن پشتونستان وسیعاً شرکت میجستند.

"باچاخان" همچنان تحت تاثیر صداقت، وطنپرستی، بی ریائی، و سخنرانی های بحث انگیز کارمل قرار میگرفت و تا همین روز نسبت به ببرک کارمل، محبت و احترام بزرگ خود را حفظ نموده است.

حوزه سیاست در سالهای (1952-1953)، در آستانه گشایش دور هشتم پارلمان کشور نهایت داغ شده بود.

در پارلمان قبلی به تعداد (20) عضو، دارای افکار رادیکال بودند. شاه و مشاورین اش مشاهده نمودند که

از آن جمله حتی یک تن، در انتخابات جدید برنگشتند. تمام اسباب نیرنگ و دسیسه به کار رفته بود تا مردم را بر حذر دارند که به نفع کاندیدان مورد نظرشان رأی دهند. رهبران دموکرات که بر علیه سلطنت به تشکیل "اپوزیسیون" مبادرت نمودند، اعلان داشتند که انتخابات برای مردم یک انتخابات

تقلبی بود: مداخله حکومت در جریان انتخابات محکوم شد و راه اندازی تظاهرات، سازماندهی گردید. اما

تظاهرات به حمایت نیروی نظامی سرکوب و نشر مجلات و روزنامه ها مانند "وطن"، "ندای خلق"، و "انگار" متوقف ساخته شده و چندین رهبر سیاسی دستگیر شدند. کارمل جمع کثیری از محصلین را برای راه اندازی تظاهرات و تقاضای رهایی رهبران مذکور فراخواند.

آن تظاهرات نقش پراهمیتی را برای بازگویی حکایات "ببرک کارمل" ایفا مینماید؛ زیرا همین

تظاهرات بود که ببرک کارمل را در خط مقدم جبهه سیاست قرارداد. طوری که تجمع محصلین

زمانی که در نزدیک دروازه قصر سلطنت رسید، به وسیله گارد مسلح متوقف ساخته شد. برای تظاهرکننده گان گفته شد که "پادشاه" آماده است تا تقاضاهای تظاهرکننده گان را مورد استماع قرار دهد؛ اما برای تمامی جمعیت تظاهرکننده گان اجازه دخول در قصر داده نخواهد شد. آنها باید تعداد محدودی از هیئت نماینده گان خویش را برای ملاقات "شاه" بفرستند. هیچ یکی از محصلین به استثنای "کارمل" حاضر نشد تا وارد قصر شده و در حضور جناب اعلیحضرت قرار گیرد:

از کارمل، تقاضا شد تا تنها برود. قوماندن گارد به نام "امان الله وردک" برای محصلین گفت که حالا ناوقت شام است و شما به خانه های خود برگردید.

برای آنها همچنان وعده داده شد که رهبرانشان کارمل، روز آینده از نتایج این گفتمان برای شان گزارش خواهد داد. این وعده تنها یک پوشش بود. فقط لحظه یی که تظاهرات پراکنده شد، آنها کارمل را دستگیر نمودند. وی در داخل موتر تا فردا صبح حبس شد و تا این که به زندان کشانده شده و برای مدت "چهارنیم" سال در آنجا باقی ماند. بعد از توقیف کارمل در زندان، حکومت به تاکتیک های محیلانه جدید خویش مبادرت جست تا جنبش دموکراسی را متلاشی نماید. "ویش زلمیان" یکی از احزاب مهم سازمان یافته بود. رهبران اصلی آن به نام های "قاضی بهرالدین" و "محمد زی" در زندان کشانیده شده و دیگران به شیوه تطمیع، اغواگر دیدند. این دسیسه با موفقیت انجام شد، چنانچه برخی از سران حلقه دوم به دام افتیده و وظایف دولتی را پذیرفتند. "نور محمد تره کی" و "عبد الروف بینوا" به ترتیب به حیث اتشه های مطبوعاتی در سفارت های افغانستان در آمریکا و دهلی جدید فرستاده شدند. "غلام حسن

صافی" به حیث قنصل پشاور تقرر یافت و درین میان چند تن دیگر نیز شامل بودند. اما این که این رهبران دسیسه حکومت را درک نکردند و یا این که فریب خوردند، واضح نیست؛ اما به هر صورت حکومت در سرکوب این جنبش پیروز شد.

اما برای کارمل این حبس از بسیاری جهات، بسیار مفید واقع شد. مهمترین عنصر این دستاورد عبارت از تامین ارتباط با "میر اکبر خیبر" بود که در جو مناسبات مفید رفیقانه و انقلابی، جوانه زد. خیبر به حیث استاد در اکادمی نظامی و پولیس ایفای وظیفه مینمود. اما بنا بر این که در یک اجتماع افسران، برخلاف سیستم سلطنتی سخن گفته بود، دستگیر و به زندان افکنده شد. "خیبر" از معلومات وسیعی راجع به جنبش مردمان هند برخوردار بوده و از جمله هواداران "گاندی" و "باچا خان" بود. وی اهمیت کار سیاسی در میان اردو را درک مینمود. هر دو، معلومات و داشته های علمی شان را با هم در میان گذاشته و در عین زمان پلانی را برای انجام کارهای سیاسی در اردو به حیث فعالیت های عام سیاسی در نظر گرفتند.

مشق و تمرین و فعالیت های مختصر اجباری نظامی، میتوانست بنیادهای جدیدی را برای ایجاد شرایط لازم کار سیاسی، مانند دانشگاه فراهم سازد.

کارمل هم چنان ازین موقع برای مطالعات بیشتر آینده خویش سود جست. وی قبلاً زبان "آلمانی" را

در مکتب آموخته بود. در زندان، او، آموزش زبان انگلیسی را فرا گرفته و با مهارت به آن نایل شد.

آموزش زبان انگلیسی راه های جدید مطالعه را برای او گشود و او به خواندن کتاب های "جواهر لعل نهرو" همت گذاشت. کارمل در زمان متعلمی خویش به خوانش کتاب های مارکس و لنین که به زبان فارسی ترجمه شده بود می پرداخت.

نبنشته های "نهرو"، کارمل را مساعدت نمود تا اندیشه های مارکسیستی را بر طبق تحلیل های اجتماعی در شرایط ویژه افغانستان برگزیند. هر آن چه که شاید در نظریات مارکسیستی هندی "جواهر لعل نهرو" نیز تبلور می یافت، اما کارمل جوان، وی را بسیار مناسب و الهام بخش یافت. تا امروز، کارمل به رهبر مردمان هند "جواهر لعل نهرو" به حیث "رهیاب" مهم و برجسته خلق های سابق تحت استعمار نگاه مینماید. شاید روی همین دلیل برخی گروه های مارکسیستی در افغانستان، کارمل را به حیث "رفورمیست" و دارای افکار بورژوازی مطرح نموده باشند.

بعد از رهایی از زندان، کارمل مطالعات خویش را در دانشگاه حقوق از سر گرفت و متعاقباً خیلی زود،

برنامه عروسی خویش را راه اندازی و برای امر احویات خویش به کارهای تفسیر و ترجمه پرداخت.

در سال (1962)، حکومت در صدد شد تا با ایالات متحده آمریکا، یک موافقتنامه اقتصادی را در رابطه به ساختمان "بند" وادی هلمند به امضارساند. اتحادیه محصلین یک "میتینگ" را جهت اعتراض بر ضد این توافق نامه سازماندهی نمود و کارمل سخنران اصلی این میتینگ بود. وی یک سخنرانی طولانی را در جهت افشای پالیسی های امپریالیستی ایالت متحده آمریکا و سایر کشورهای غربی ارائه نمود که حضار را، افسون خود ساخت.

پروفیسور "غوٹ الدین" رسام، درین مورد می فرماید: "بعد ازین سخنرانی شهریان کابل درک نمودند که علاوه از "میر غلام محمد غبار" و "عبدالرحمان محمودی"، اینجا یک انقلابی جوان دیگری نیز به نام "ببرک کارمل" وجود دارد.

دیگر مردمان در کابل نیز خاطرات خویش را به یاد آورده اظهار میدارند که بعد از همان سخنرانی، یک اعلان کوچک که کارمل میخواست تا در جای مشخصی سخنرانی نماید، کافی بود تا هزاران نفر را در آن جا گرد آورد. لاجرم همین مردم به هواداران وی مبدل شدند.

### تأسیس حزب و مبارزات پارلمانی:

کرکتر و پتانسیل اشخاص میتواند وسیعاً از چگونگی پاسخ آنها نسبت به حرکت و شیوه پرستشگرانه مردم سنجش شود. زمانی دیده شد که "جواهر لعل نهرو" رییس کانگرس هند که در داخل کشور سفر داشت، با محبوبیت نهایت عالی و بطرز فوق العاده، مورد پذیرائی مردم قرار گرفت.

در مورد تأثیرات چنین پیشامد، در آینده مردم و اثرات آن در جامعه، در روان "نهرو"، احساسات اضطراب انگیز ایجاد شد.

او نشست تا "جریان متقابل" روان و افکارش را، موردتخلیل قرار دهد، پس از خودش پرسید که : آیا او خویشتن را مثل امپراتور "قیصر" (5\*) فاتح و درحال عبور که افتخارات بزرگ و افسانوی را از خود

بجا گذاشته باشد، جلوه نداده است ؟ : وی نظریات و اندیشه های خویش را درین خصوص در یک مقاله،

تحت نام مستعار بیرون نموده و بالحن تند پرسید: "در شرایط عادی او (جواهر لعل نهرو)، فقط میتواند یک مدیر کارا و موفق باشد ؛ اما در چنین عصر انقلابی، "قیصریسم" همیشه در، درب خانه ما است. هیچ ممکن نیست که "جواهر لعل نهرو" خود را مانند امپراتور "قیصر"، جلوه دهد. وی مقاله خویش را با رد

قاطع "قیصریسم" و مطلق العنای به پایان رسانیده افزود: ما، قیصر نمی خواهیم. در آن "مقاله" نه تنها بزرگی "نهرو" جلوه کرد بلکه عظمت و طرز نظامی را که او بعداً اساس گذاشت، به نمایش گذاشته شد.

این که آیا بیرک کارمل، چنین تحلیلی را نسبت به خود انجام داد و یا خیر، ما نمی دانیم ؛ اما وی چنان شخصیت خویش را در قالب در آورده که به هر اندازه بی که وی محبوبیت حاصل می نمود، به همان پیمانه بطور نیر و مند تلاش مینمود تا چهار چوبی را برای ساختار نهادی که بتواند فعالیت های دسته جمعی را برای سازماندهی مسایل سیاسی-اجتماعی انجام دهد، ایجاد نماید.

اوضاع اجتماعی در دهه شصت میلادی در افغانستان، برای ایجاد دیکتاتوری "قیصریسم" و مطلقه گرایی بیشتر مساعد بود تا وجود چنین شرایط در هند در دهه سی. عدم انسجام اجتماعی و تقریباً نبود ارتباطات و مخابرات و تماسها میان مردم، شرایط نامتجانس و ناهمگونی بودند که اتمسفر کلی را برای عدم رشد و ایجاد رهبریت دموکراتیک ایجاد نموده بودند: مثلاً فقر طاقت فرسا، انحطاط الیگارشسی استبدادی در وضع محدودیت های ستمگرانه آزادی بیان، تسریع موهوم پرستی، شخصیت گرایی و گرایشات ماجراجویانه ایجاد نموده بود.

ما، فقط کارمل را بطور اخص در اوایل سالهای شصت می یابیم که مصروف بحث های جدی با سیاستمداران ارشد و رهروان معاصرش که از میان این فشارها و محدودیت های اجتماعی برخاسته اند، بود. وی با رد "مطلقه گرایی" مبارزه مینمود تا کشورش را در جاده دموکراسی سمت و سوبخشد.

آنجا حدود دو گروه دوازده نفری جوانان تحصیل یافته و بیدار سیاسی در محدوده کابل، وجود داشتند. کارمل تقریباً با تمامی آنها روابط داشته ؛ اما در میان آنها روابط سازمانی و یا اتصال داخلی وجود

نداشت. اما، کارمل برای همه آنها به حیث انسان عاقل، قابل قبول بود. دیدگاه ها و مشوره های سیاسی

اکثر گروه های موجود که در احزاب سیاسی تشکل یافتند، در نمای رهبران مذهبی، شکل "پیری -

مریدی" تظاهر یافته و اکثر این رهبران حتی تصور میکردند که آنها را جمع به دموکراسی و سوسیالیسم

\* (5) «قیصر» لقب امپراتوران روم بطور عموم و خصوصاً امپراتوران روم شرقی بود. لقب «قیصر» در ابتدا لقب «یولیوس» امپراتور دیکتاتور روم متولد 100 قبل از میلاد بود لیکن پس از وی، امپراتور روم مربوط به خاندان وی را به لقب قیصر، و بعد ها همه امپراتوران روم را قیصر می نامیدند. (برگردان کننده)



حرف می زنند. که بدون شک این گونه رهبران درکتگوری رهبران فرقه های مذهبی جا، می یابند.

اما کارمل چنین راهی را انتخاب نکرد. او طوری معلوم میشد که متیقن بود که دموکراتیزه ساختن افغانستان نیاز به تشکل علمی احزاب سیاسی دارد. او همچنان تلاش مینمود تا سایر رهبران را ترغیب نماید تا فعالیت های سیاسی خویش را در ساختار احزاب دموکراتیک، هماهنگ و کانالیزه نمایند. شاید این

یگانه فکتور بزرگی بود که محبوبیت و جذابیت کارمل را در میان جوانان برانگیخته بود؛ زیرا که نسل جوان در حالت ایجادگروپ ها برای مسایل جدید بودند.

تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان در اول جنوری سال (1965) وسیعاً در نتیجه تلاش های کارمل صورت گرفت. این بی نهایت ساده است تا گفته شود که کارمل؛ یکجا، با تره کی اساس حزب را گذاشت.

تره کی یکی از کسانی بود که از لحاظ سن، ارشد ترین فردی بود که به پندار و نظریات کارمل پاسخ میگفت. کنگره مؤسس در منزل تره کی به دلیل وسعت و سطح گنجایش اش برای یک تجمع بزرگ، برگزار شد. مباحثات چه قبل و چه در جریان "کنفرانس"، بوسیله کارمل، رهبری میشد. این تحلیل های جامع و قناعت بخش کارمل بود که پیرامون اوضاع جهانی و موقعیت کشور افغانستان صورت گرفته و از سوی همه پذیرفته شد. پس چرا، نه کارمل؛ بل تره کی به حیث منشی اول حزب جدید، برگزیده شد؟ حدس و گمانم، من، را به این نتیجه رسانیده که این اندیشه کارمل بود تا احتمال خلاء همیشگی نسل جوان را اکمال نماید. کارمل، اهمیت روابط مبارزه قبل از وقت را در چنین نگرش درک نموده و خواست تا شخص متناسب بر اقتضای همان نسل، در رأس حزب قرار گیرد. وی میتوانست تا بانسل های جوان داخل گفتمان شده و آنها را قانع سازد. اما اشخاص مسن، از ترکیبات دیگری ساخته شده و دارای خصایل معین بودند: آنها ضرورت داشتند تا بخاطر ارشدیت و رفعت شان بطور مطمئن مورد حرمت قرار داده شوند. حزب و عقاید آن باید تداوم مبارزه در راه دموکراسی را بشارت دهد، که البته این انگیزه نیرومند میتوانست تا "دینامیسم" و "دسپلین لازم را در حزب وارد نماید. باید گفت که اهداف اساسی در برنامه حزب برای تشکیل جبهه وسیع که بتواند تمامی نیروهای ترقیخواه و عناصر دموکرات را در راه مبارزه علیه استبداد بسیج نماید، بیان شده بود.

این که کارمل موقف پایین تر را در حزب عهده دار شد، برای آن بود تا به تقاضای شرایط پاسخ گوید. زیرا که تهیه و تدارک اسناد "برنامه"، گفتمان و مذاکرات و تهیه نوشتارها برای ارگان های نشراتی حزب و غیره، همه بوسیله کارمل تحقق یافت. با ید خاطر نشان ساخت که گزینش تره کی در رأس حزب

، فقط یک تاکتیک نبود. کارمل بصورت واقعی برای تره کی احترام داشت و هرگز اجازه نمی داد تا کسی با بی احترامی، سیمای او را لطمه دار نماید. حتی هرگاه که برخی مخالفت ها در عقاید شان

ظهور مینمود - که هرگز چنین چیزی در بُعد ایدئولوژیکی و سیاسی واقع نشد - کارمل سعی مینمود تا با صبر و شکیبائی با تره کی، به بحث بپردازد. حتی زمانی که کارمل قادر نبود تا تره کی را برای پذیرش دلایل اش ترغیب و وادار نماید، از سائر عناصر مجرب و همقطاران خویش، برای حل موضوع، بهره می

جست. اما چنین رویکرد برای شخص تره کی (که بعداً به آن پرداخته خواهد شد)، به یک تراژیدی انجامید، اما حزب را از یک حالت ناگوار که باعث موانع بزرگ در خط وحدت و همبستگی آن میشد، نجات داد.

تمایزاتی که در شخصیت سیاسی کارمل تبلور داشت عبارت از این بود که او میخواست تا شخصیت

سیاسی خویش را با منافع حزب و جنبش وابسته بسازد. جایی که موضوع اصول و منافع حزب مطرح بود، وی، هرگز در آن مورد، مصالحه و کامپرومایز نمی نمود. برای مثال او برای گزینش حفیظ الله امین

در دایره رهبری حزب، با قاطعیت تمام مخالفت نمود. در حالی که تره کی استدلال می نمود که حفیظ الله امین در ایالات متحده امریکا بوده است. در حالی که کارمل آگاهی داشت که "انجمنی" که حفیظ الله امین در آن عضویت داشت، حالت مشکوک داشت. «امین»، دارای گذشته سیاسی نبود. او نه یک بار، بل دوبار با خطر تحصیلات عالی، در ایالات متحده امریکا انتخاب گردید. "انجمن محصلین" که بوسیله امین در امریکا، ایجاد شد، معروف به این بود که از "بنیاد آسیایی" (Asia foundation)، هزینه بدست می آورد. موجودیت چنین انسان در همچو جایگاه انقلابی، بصورت قطع مسئول و قابل اعتبار نمی باشد. اینجا دلایل بیشتری وجود داشت تا باور نمود که درین خصوص عناصر دشمن وجود داشت، که

حفیظ الله امین را به خاطر مقاصد معین خویش، درین خط در درون حزب، به پیش می تازانیدند. نظریاتی را که امین بیان میداشت مالا مال، از گرایشات "شوینیستی" و "ماجر اجویی" بود.

سوگوارانه، تره کی در مباحثات با کارمل این شایستگی را تبارز نداد و لاجرم پرداخت قیمت بزرگی را برای قضاوت اشتباه آمیز تاریخی حیات خویش متقبل شد. "امین"، با کرکتر و روشهای "ماکیاولی" پی که داشت، بعد از برگزینش در (1966)، از ایالات متحده امریکا تلاش های وسیع و گسترده را انجام داد تا در مغز، رهبر سالخورده "تره کی"، تعصب و تبعیض و شکاکیت را نسبت به صداقت و صمیمیت کارمل، کشت نماید. پیروزی کارمل در انتخابات پارلمانی سال (1965)، (که تره کی در آن پیروز نشد) و ایجاد تأثیرات معین در پارلمان، طوری تعبیر شد که، "کارمل"، تلاش دارد تا شخصیت خویش را مافوق رهبری تبارز دهد. "امین" این نظریه را برای "تره کی" القاء نمود که تا زمانی که کارمل در حزب است، رهبری تره کی در حزب به حالت پرمخاطره و متزلزل باقی خواهد ماند.

در انتخابات پارلمانی سال (1965)، به تعداد (21) تن از اعضای حزب، کاندید گردیدند که از آنجمله چهارتن درین انتخابات پیروز شده و همه آنها با نظریات کارمل، و چگونگی کار توده پی میان مردم و پخش و اشاعه افکار بیداری دهنده سیاسی درین خصوص همسو بودند. "تره کی" از ولایت غزنی به

رقابت پرداخت و به حصول پیروزی توفیق نیافت که این یک ضربه قوی برای تره کی محسوب شده و این اعتقاد را در ذهنش پدید آورد که او رهبر جوانان پشتون بصورت "بلامنازع"، نخواهد بود.

اینجا، عقاید متعددی وجود دارد که تره کی چنین پنداشت که وی هرگز "زخم" وارده به "اعتماد بنفس" خویش را التیام بخشیده نخواهد توانست، و ازینرو طور آسیب پذیر، تحت تأثیر کلمات چاپلوسانه "امین" قرار گرفت.

نقشی را که بعداً "امین" برای فخر فروشی و خودنمایی برای تره کی ایفا کرد، در یک نوشتار راجع به انقلاب ثور که از سوی امین تهیه شده بود، تجلی می یابید. طعم موجود با بیان این گفته ها، حول شخصیت تره کی، با کاربرد این سخنان: "متفکر خلاق"، "شخصیت انقلابی تره کی"، "تقوای سیاسی"، "پرستیژ عالی میان توده ها"، هوشیاری سیاسی و دانش سوسیالیزم علمی، "قدرت و ابتکارات پیروز مندانۀ رفیق نور محمد تره کی"، دقیقاً، چشیده شد. که بدون شک اینها همه تملق گرایی و خودنمایی بی بود که

بعداً این خدعۀ شیادانه، در حوادث بعدی به اثبات رسید. اما افسوس که نهایت دیر شده بود تا نور محمد تره کی، بازی بی را که امین براه انداخته بود، می دید؛

انتخابات پارلمانی سال (1965)، بوسیله کارمل، به یک کمپاین وسیع در میان کتله عظیمی از روشنفکران، به چرخش درآمد. در کابل صدها متینگ با سخنرانی های دوتن از کاندیدان حزب: "کارمل" و "اناهیتا راتب زاد" راه اندازی شد. اناهیتا راتب زاد ریاست سازمان زنان مربوط به شاخه حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به عهده داشت. اناهیتا از سوی حزب کاندید شده بود تا دیدگاه حزب را در راستای حقوق زنان و تساوی حقوق میان مرد و زن، میان مردم ابلاغ نماید.

برخی مردم نسبت به کاندیداتوری اونگرانی داشتند تا از سوی افغانانی که مقید به محدودیت های مرسوم و عنعنوی جامعه اند، مورد تهدید قرار نگیرد. اما کارمل و اکثریت اعضای حزب ترجیح دادند

تا عکس العمل معقول مردم را در خصوص تعیین سرنوشت شان که درین برنامه، فرصت لازم یافته اند، ببینند. اناهیتا، تا آن زمان "برقع" می پوشید و اودرستیژ تحت پوشش برقع حاضر می شد.

در آغاز مردم در متینگ های اومی آمدند. شاید به خاطر این که در مورد کنجکاو می نمایند؛ اما تحت تاثیر سخنرانی، اعتماد به نفس و شجاعت او قرار می گرفتند. انتخابات در کابل به یک جنبش بزرگ مبدل گردید. جمع کثیری از محصلین دانشگاه کابل برای کاندیدان حزب کار می نمودند. بر اساس تخمین، حدود "دو هزار" زن چادری پوش نیز درین کمپاین انتخاباتی شرکت جستند. هر دو کاندید درین انتخابات پیروز گردیدند و پرستیژ کارمل تا آسمان ها صعود کرد. جریان هایی که بعداً در پارلمان رخ داد بیشتر بر درخشش شخصیت کارمل، افزودند.

با تحلیل شجاعانه اوضاع کشور و محکوم ساختن سلطنت در جهت بی تفاوتی اش در خصوص رفع دشواری ها و پرابلم های جامعه، کارمل، پارلمان را تکان داد. تمام عناصر دموکرات در اطراف کارمل حلقه زدند.

عناصر وابسته به سلطنت قادر نبودند تا از طریق مباحثات منطقی کارمل را به چالش کشند. لذا تصمیم

گرفتند تا طور فزینگی در زیر سقف پارلمان بر، وی حمله نمایند. درین یورش وی شدیداً مورد لت و کوب واقع شده و از هوش خارج شده و حمله کننده گان او را به شکل بیجان در آوردند.

اخبار حملات به کارمل، در سراسر شهر انتشار یافت. مردم بیرون آمده و به شکل غضبناک دست به اعتراض زدند. محصلین دانشگاه کابل تظاهراتی را براه انداختند که در آن حدود (پنجاه هزار) تن از شهریان کابل اشتراک نمودند. نه تنها کابل بلکه تمام کشور به جنبش درآمد. مردم از فواصل زیاد

در اطراف شفاخانه یی که کارمل، پوشیده با پانسماں، در بستر افتیده بود تجمع نمودند. مردم برای کارمل تحایف عنعنونی و دواهای گیاهی، با خود آورده بودند. کارمل برخلاف تلاش های سلطنت برای برداشتن یک مانع بزرگ، به یک قهرمان بزرگتر مبدل گردید.

به همان تناسب اگر آژیوری دیگری به پاسخ این انکشافات بوقوع نیبوست اما اضطراب و التهابی که درین راستا برانگیخته شد، از سوی محصل تازه وارد از ایالات متحده امریکا، یار نور محمد تره کی

یعنی حفیظ الله امین بود. او فعالیت های فرکسیون خویشتن را تشدید بخشید و لاجرم در جولای سال (1967) قادر شد تا حزب را منشعب نماید. او تره کی را ترغیب نمود تا در عرصه کار در میان پرسونل اردو توجه نموده تا بتوانند تنها بوسیله اردو، انقلاب را پیروز نمایند. حال، شاید مفهوم انقلاب را در پندار او که مردم به مشکل میتوانند، در آن نقش ایفا نماید، مشاهده نماییم. برای او مفهوم "انقلاب"، تصرف قدرت از طریق کودتای نظامی، بیان می شد.

امین، همچنان کارمل را محکوم نموده و اذعان میداشت که کارمل، به حیث یک رفورمیست بورژوا، استعداد راه اندازی انقلاب را نداشته و پیوسته سعی مینماید تا رهبر، ماهر و نیرومند مباحثات و گفتگو باشد.

گروپ های مائونیستی مانند "شعله جاوید" و "ستم ملی" همچنان در کمپاین ضد کارمل داخل شدند. کارمل احساس آسیب پذیری نمود، نه بخاطر اینکه شخصیت او آماج قرار داده میشد بلکه بخاطر نقش یک اجنت

بیگانه که خواست تا حزب را منشعب گرداند. با وجود آن، کارمل هرگز تحریک نشد و خواست تا بدینسان به عمل تلافی جویانه پاسخ گوید. او مصمم شد تا وحدت و همبستگی وسیع و ممکن نیروهای دموکرات را تشکیل داده و از ایجاد شرایط ناگوار و غیر ضروری اجتناب نماید. بویژه بخاطری که او معتقد بود که اشتباه مصنوعی یی که ایجاد شده است، برداشته خواهد شد.

کارمل و رفقاییش بطور متداوم در خط فیصله های کنفرانس سال (1965)، کار نمودند. به تعداد چهارتن از جمله هفت تن از اعضای کمیته مرکزی، شامل ببرک کارمل، دستگیر پنجشیری، شهر الله شهپر، و سلطانعلی کشتمند، باهم یکجا ماندند، در حالی که تره کی وزیر ی، جد شدند. (\*6)

برای بیان افکار و نظریات شان هفته نامه "پرچم" را در مارچ (1968)، که نشرات آن تا اکتبر (1969)، ادامه یافت، بیرون کشیدند. حزبی که بوسیله کارمل رهبری میشد، بر اساس اسم هفته

نامه اش، به نام "پرچم" معروف شد در حالیکه جناح دیگر بر طبق هفته نامه حزب که بوسیله تره کی به نشرات پرداخت، خود را خلقی نامیدند. هفته نامه پرچم همچنان یک روند مثبت را برگزید و پیوسته

\* (6) - متکی بر اسناد تاریخی، در زمان انشعاب حزب دموکراتیک خلق افغانستان به تعداد (9) تن، اعضای اصلی کمیته مرکزی را تشکیل نموده که از آن جمله، پنج تن به شمول ببرک کارمل، شهر الله شهپر، دستگیر پنجشیری، سلطانعلی کشتمند و نور احمد نور، جناح پرچم و به تعداد چهارتن از آن جمله نور محمد تره کی، محمد ظاهر بدخشی، صالح محمد زبیری و داکتر شاه ولی جناح خلق را تشکیل نموده بودند. (برگردان کننده)

در راه وحدت و همبستگی تاکید مینمود. اما از سوی دیگر "امین" تلاش نمود تا حد اکثر خسارات ممکن را وارد نماید. در جریان انتخابات پارلمانی سال (1969)، امین به مساعدت و همدستی گروه های اسلامی و مائوئیست، موفق شد تا به استثنای ببرک کارمل، تمامی کاندید های "پرچم" را به شکست مواجه سازد.

در مورد این که به پاسخ "امین"، عمل تلافی جویانه و بالمثل (از سوی پرچمی هاب) صورت نگرفت واضح است، زیرا که او موفق شد تا در حوزه انتخابات پغمان نزدیک کابل پیروزی بدست آورد.

برای پارلمان دوره دوازدهم، اجازه فعالیت داده نشد. سه، لایحه بزرگی که در نظر بود تاپروسة دموکراسی را در کشور توسعه بخشد، از سوی "ظاهر شاه" رد شد. طوریکه ظاهر شاه قادر نبود تا مشکلات روز افزون اقتصادی را در کشور حل نماید. بنابراین هر روز بیش از پیش، حکومت، حالت سرکوبگرانه را اتخاذ مینمود. در آن سالها در افغانستان حالت قحطی و خشکسالی، جامعه را تهدید نموده مردم به ستوه آمده بودند. شمارش ایام زمامداری ظاهر شاه به پایان خویش نزدیک میشد و هیچ بخشی

از جامعه سیاسی افغانستان، از او حمایت نمی نمودند. در جولای (1973)، ظاهر شاه، بوسیله پسر کاکایش و صدراعظم سابق کشور، سردار محمد داوود خان سقوط داده شد. داوود یا باید از بخش ارتجاع جامعه یعنی "اخوان المسلمین" و یا از بخش ترقیخواه جامعه که بوسیله کارمل رهبری میشد، حمایت مطالبه مینمود. اما جناح پرچم، برای حمایت متداوم داوود خان، تحت شرایط تعهدات داوود خان برای تحقق رفورم های سیاسی و اقتصادی، که از جانب حزب پیشنهاد شده بود ابراز آمادگی نمود. داوود برای تحقق پیشنهادات توافق نمود، زیرا که او حمایت "پرچم" را به حیث موثرترین بخش جامعه بدست آورده بود. ارائه حمایت حزب برای داوود خان مبرا از هرگونه اشتباه نبود؛ بل به حیث قدم های تاکتیکی بکار رفت تا بتواند جلو واکنش ارتجاع را برای تصرف قدرت در کشور سلب نماید.

"داوود" در سالهای اول حاکمیت خویش برخی اقدامات مردمی را مانند "اصلاحات ارضی" اعلان داشت؛ اما آماده نبود تا درین خط به پیش رفته و تغییرات مهم دموکراتیک را در بخش اداره که خود میتواند در راستای تطبیق اقدامات ترقیخواه اطمینان بخش باشد، انجام دهد. برداشت قدم های نیم بند نتوانست تا رفاه اجتماعی را تأمین نماید. بنا بر آن سرخوذه گی های طولانی را سبب گردید. نیروهای

اخوانی تحت حمایت پاکستان و ایران تلاش نمودند تا علیه رژیم، در کابل "کودتا" نماید. کودتا ناکام اما "داوود" شکسته و ناامید شد. طوری که در فصل قبلی تذکار بعمل آمد، او دست کمک به شاه ایران دراز نموده و تحت مشورت های او تلاش نمود تا از عضویت «کشورهای عدم انسلاک» بیرون شده و در زیر چتر غرب قرار گیرد. از سازمان "ساواک" کمک مطالبه شد تا کشور را از دست تروریسم نجات دهد که در نتیجه حالت نو، شرایط تهدید آمیزی را برای کلیه نیروهای ترقیخواه و دموکرات جامعه، ایجاد نمود.

کارمل بوی خطر را حس نموده و تلاش نمود تا حزب را دوباره متحد سازد. در جولای سال (1977)، هر دو حزب با هم یکجا شدند. کارمل برای گزینش اش در رأس رهبری حزب، با تناسب نیروی

هر دو بخش حزب، بخاطر جلوگیری از خدشه پذیری پروسه وحدت، هیچگونه اصرار نورزید. او حتی از مخالفت اساسی اش برای زدایش عضویت "امین" از حزب، دست کشید. یگانه شرطی را که کارمل

پیش کشید عبارت از این بود تا عضویت امین در "بیروی سیاسی" پذیرفته نشود، که از جانب خلقی ها پذیرفته شد. اما باید قیمت آن با حذف "میراکبر خیبر" که قیمت عادی نبود، پرداخته میشد.

امین، همچنان برای جلوگیری از تداوم پروسه وحدت در اردو، موفق شد. کارمل همه این ها را، بلعید و تحمل کرد؛ زیرا او میخواست تا پروسه وحدت هر چه زودتر تحقق یابد. این تقاضای فوری شرایط آن روزگاران بود، زیرا داوود به سرعت در جهت برقراری حاکمیت فاشیستی راه می رفت. علاوه بر آن این درک وجود داشت که به مشکل میتوان اختلافات شدید ایدولوژیک را میان دو جناح پیدا نمود. یا تحقق وحدت، کارمل چنین پنداشت که فراگیری تجارب جدید، شرایط لازم را برای درک ارزشهای هر فرد، و رفع سوء تفاهات پدید خواهد آورد.

خطرناکترین چالشی که در برابر کارمل و قابلیت های سازمانی و حکمت و فرزاندگی او پدیدار شد، بعد از انقلاب ثور بود که امین تلاش نمود تا تقریباً همه دستاورد های این رخداد را بر بایسد. در مورد شرارت و شیطنت امین تمامی پرچمی ها میدانستند، در حالیکه هنوز دیگران این خصوصیت امین را درک نمی

کردند. سوءظن نسبت به امین، زمانی به اوج خود رسید که حکومت داوود، در یک واکنش شدید بعد از قتل میراکبر خیبر در 17 اپریل (1978)، اکثر رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان را دستگیر نمود. "امین" یگانه کسی بود که نه مخفی و نه از طرف حکومت دستگیر شد. چنین حالت، این حدس و گمان ها را افزایش داد که امین چون "مارمیان آستین" با دشمنان حزب در زدوبند مخفی قرار دارد. فقط چند نفر محدود در مورد قتل "میراکبر خیبر" و تلاشهای قبلی و ناکام برای قتل "ببرک کارمل"، بوسیله امین، بالای او مظنون گردیدند.

زمانی که انقلاب در 27 اپریل (1978) آغاز یافت، امین تلاش های ابهام برانگیز را برای صدور فرمان انقلاب، بدون هماهنگی با "نور احمد نور" که به نماینده گی حزب فعالیت و در مخفیگاه بسر میبرد، از خود تبارز داد. چنین مشاهده شد که امین تلاش نمود تا حالت "تقابل" را در درون نیروهای مسلح میان هواداران مربوط جناح پرچم از یکسو و جناح خلق از سوی دیگر برانگیزد. حقایق مربوط به این توطئه، برای اخراج امین از حزب، در بیروی سیاسی کشانیده شده و فیصله بر آن شد تا امین از حزب اخراج گردد. تره کی تقاضا نمود تا برای امین یک ماه وقت داده شود تا کنترل مسایلی را که در دست امین قرار داشت در دست گرفته و بعد از آن تصمیم مبنی بر اخراج امین را از حزب تحقق خواهد بخشید.

به طریقی با این فیصله، امین مجال تنفس پیدا کرد و برنامه ریزی نمود تا به ضد حمله متصل شود. در 22 می (1978)، یک رساله یی تحت نام "انقلاب ثور" از نام ریاست سیاسی اردو مربوط به دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به نشر رسید. تاکنون هیچ کسی چنین نگرانی یی را برای مقامات حزب بر نیانگیخته و نه هم جواز نشر چنین مطالب صادر شده بود. نه تنها این که صلاحیت نشر این "رساله" صادر نشده بود بل محتویات آن، سیمای انقلاب را به رنگ غلط منعکس ساخته و مخصوصاً اینکه با برداشتهای بنیادین حزب در تناقض بود. تلاش هایی صورت گرفت تا چنین پندار به وجود آید که آماده گی انقلاب، بطور اخص و بصورت کامل با دستان حفیظ الله امین صورت گرفت و این

تنها امین بود که از تره کی دستور راه اندازی "کودتا" را حاصل نمود. درین رساله هیچ بیانی راجع به

حزب و مبارزات آن در میان مردم و راجع به مبارزاتی که منتج به وقوع انقلاب شد، نرفته بود. حتی اسمای افسران و نیروهای مسلح و بویژه نام های افسران مربوط به جناح پرچم که در قیام علیه داوود

سهم داشتند، درین رساله حذف شده بود. عمدتاً نشر این رساله به نفع دشمنانی که میخواستند تا چهره "انقلاب" را مکدر نموده و آنرا با مشارکت "شاخه" از افسران - در انجام آن - "کودتا" بخوانند، انجامید.

درین هیچ شکی نیست که صلاحیت نشر کتاب، صادر شده بود و حتی به وسیله خود امین تحریر یافته بود. اغراق و گزافه گویی های این کتاب به درستی دست امین را در آن افشاء مینمود. نشر این "رساله" در راستای این هدف بکاررفته بود تا بیان شود که انقلاب ثور کاملاً یک حادثه "جدید" در تاریخ بشریت بوده و بنابراین "این انقلاب نگرش های جدید جامعه شناسی علمی را با تیزیس های نوین در شکل و مضمون خود برای حصول قدرت بوسیله "حزب کارگران"، به نمایش گذاشته است."

درین "رساله" کاملاً ادعاهای غلط و نادرست بکاررفته و چنین وانمود ساخته شده بود که مبارزات 13 ساله مبارزه بی بود که بوسیله رهبر والا و دانشمند انقلابی کشور رفیق نور محمد تره کی به راه افتید. این روش امین بود تا حمایت تره کی را در یکی از وخیم ترین مراحل که دست او (امین) در توطئه افشاء

شده بود، جلب نماید. امین درین شگرد همچنان برای تره کی مفهوم کاربرد و استعمال نیروی نظامی را نشان داد: "رفیق تره کی، با فکر خلاق خویش درک نمود که تحت شرایط معین در افغانستان، بهترین تضمین برای پیروزی مردم و برای تحقق جوانب متعدد، ایدولوژی دوران ساز طبقه کارگر، به تشریح مساعی، قوای مسلح کشور مرتبط است". طوری که در رساله گفته شده بود، در نتیجه چنین درک، تره کی و کمیته مرکزی حزب در سال (1973) توافق نمودند تا امور سازماندهی فعالیت های حزبی را در میان نیروهای مسلح کشور برای امین، تحت نظارت مستقیم رفیق تره کی و اگذار نمایند.

درین رساله همچنان برخی حملات پوشیده و ضعیف در مورد منتقدین امین نیز بکاررفته بود و گفته میشد رقبای دشمنان حزب "یعنی آن هایی که مصمم بودند تا زمین را زیر پای رفیق حفیظ الله امین خالی نموده و تلاش داشتند تا فعالیت های حزبی او را، در اردو قطع نمایند."

هرگاه تاکنون در مورد امین شکی وجود داشت، انتشار این "رساله" واضح ساخت که امین در برابر وحدت و اتحاد "خلق" و "پرچم" در اردو - با طرح روشن که آنرا برای تصرف قدرت خویش، استفاده نموده و بعداً بکار خواهد برد - مقاومت نمود. انتشار این "رساله" در میان رده های نیروهای مسلح مانند یک بمب ساعتی بود. هرگاه مندرجات این رساله رد میشد و بوسیله هر یک از جناح حزب متناقض خوانده میشد، این خود یک احساس غلط را ایجاد نموده و اعتبار اردو را خدشه دار میساخت. اما هرگاه مندرجات

این رساله متناقض خوانده نمی شد، بخش اعظمی از نیروهای مسلح که با امین نبودند متضرر میشدند. در هر دو حالت، رشد اختلافات و بد خواهی ها خود برای انقلاب خطر ساز بود. و حالت وهم انگیز تکرار حوادث خونین انقلاب فرانسه (زمانیکه فرزندان انقلاب، انقلاب را به قتل رسانیدند) را برای شکار انقلابیون و فادار پدید آورد.

در جلسه بیرونی سیاسی در 17 جون (1978)، حفیظ الله امین، یک حالت تحریک آمیز تهاجمی را بکار بست

وصلاحیت و حضور کارمل و دیگران را در "قوماندانی اعلی" (انقلاب ب) به چالش کشید. این روش های متناقض امین در تمام امور بوسیله کارمل، مورد مخالفت قرار گرفته و با توجه به آن گفته شد که چنین روش همه چیز را خراب خواهد نمود. این وظیفه تره کی بود تا سابق امین را مستقیماً بررسی مینمود. معلومات حاصله مشعر بر آن بود که "امین" در جریان مشارکت اش در اجلاس ملل متحد در

نیویارک، با رئیس جمهور کارتر و عنصر ضد انقلاب به نام "ضیا ناصری" دیدن نمود. زمانی که کارمل درک نمود که هنوز هم تره کی از امین دفاع مینماید، پیشنهاد نمود تا از عضویت بیروی سیاسی و حکومت، استعفا نماید.

اوضاع موجود حکایت دعوی طفلی را تداعی مینمود که مورد منازعه مادر اصلی و مادر اندرش قرار گرفته و در برابر "سلیمان" ظاهر شد. مادر اندر آماده بود، تا طفل به دو حصه مساوی قطع شده و میان هر دو مدعی تقسیم شود. اما مادر اصلی ترجیح داد تا به عوض دیدن قطع شدن طفلش، حاضر شود تا از دعوا دست کشیده و طفل برای مادر اندر سپرده شود. کارمل به عوض تماشای سقوط انقلاب در میان حوض خون که بوسیله امین کشانیده میشد، تصمیم گرفت تا از تقاضای خویش نسبت به مشارکتش در ستاد رهبری دست بکشد. حالت تقابل درینجا حتی هرگاه کارمل اکثریت (آراء- مترجم) را از خود می ساخت، اوضاع انقلابی را خراب می کرد، زیرا که دیده میشد که حتی امین آماده بود تا "جنگ

داخلی" را، راه اندازی نماید. زیرا او مادر اصلی نبود؛ بل مادر اندر بود. در چنین حالت پیروزی انقلاب، ایجاب می کرد تا شخصیت هایی مثل کارمل کنار کشیده شده و قبل از کنار رفتن آنها، باید وحدت حزب قویاً تأمین میشد. سکوت تره کی در چنین فضا دلالت بر این داشت که او هنوز درباره امین با توهم نگاه مینمود. کارمل تصمیم گرفت تا در روزی که امین برای نبرد انتخاب نموده بود، با وی مقابله ننماید. او این را معقول پنداشت تا صبر نماید تا روزی تره کی و خلقی های دیگر بطور واقعی شخصیت ویرانگرانه امین را درک نمایند. کارمل معتقد بود که اکثر خلقی ها، انقلابیون صادقی بوده و ملزم هستند تا از طریق این "گیم"، همه چیز را ببینند. بیروی سیاسی فیصله نمود تا اکثر رهبران "پرچم" را از کشور خارج نموده و به حیث سفیر در بیرون بفرستد. کارمل قبل از ترک افغانستان در خصوص امین برای تره کی آخرین هوشیار باش لحظات اخیر را صادر نموده، اظهار داشت که: مراقب باش! اما تره کی خندید.

نه تنها کارمل خودش، صدور هوشدار به تره کی را متوقف نساخت بل برای همه پرچمی ها هوشدار داده شد تا هر چه عاجل منتظر سرکوبی و رویارویی باشند. برای آنها در مورد اختفای شان هدایت داده شده و گفته شد تا روابط خویش را از یکسو با مردم و از سوی دیگر با "خلق" ها، تأمین نمایند.

یک سیستم "خبرنامه" تأمین شده و ترتیبات لازم اتخاذ شد تا معلومات اساسی از داخل کشور جمع آوری شده و در اختیار ببرک کارمل، در چکوسلواکیا قرار گیرد. کارمل پیشبینی نمود که بسیار دور نخواهد

بود تا خلقی ها درک نمایند که امین یک "دشمن" است. روزی که آنها درک نمودند، آن روز عبارت از روزی خواهد بود تا آنها قیام نموده و مرحله دیگر انقلاب را آغاز نمایند. صحت پیشبینی کارمل، ظرف چند روز موفقانه از آب بیرون شد. تمامی سفرای "پرچم"، از وظایف شان برکنار و رهبران



و کادرهای پرچم، هر روز در داخل کشور دستگیر میشدند. شیپور اتهامات راه اندازی توطئه"، برای انجام "کودتا"، بخاطر سقوط نظام، علیه پرچمی ها به صدا درآمد. کسانی که حتی یکبار با پرچمی ها، در اردو، در ادارات دولتی، در مکاتب و دانشگاه ها، همکاری نموده بودند، مورد تعقیب و پیگرد قرار می گرفتند. هزاران تن به زندان و هزاران تن به کام مرگ سپرده می شدند.

"امین، با نوشیدن خون و با اطمینان از بیرون ساختن پرچمی ها از قدرت، چشمان کینه توزانه خویش را بسوی خلقی ها گشود. برای امین، یک حزب سازمان یافته و عناصر هوشیار سیاسی، "ملعون" پنداشته میشد. لذا هیچ خلقی خوب و صادق احساس مصئونیت نمی نمود. حالت سرکوب، پرچمی ها و خلقی ها را باهم نزدیک ساخت. لاجرم زمانی که امین علیه تره کی دست به کودتا زده و او را به قتل رساند، آنگاه همه خلقی ها و پرچمی ها درک نموده و میقین شدند که کارمل مردی تحلیلگر زمان بود.

سیاسیون افغانستان، منتظر آن بودند تا یک رهبر صادق و فداکار به سراغ شان آمده و آنها را از شر حاکمیت "فاشیستی" امین نجات دهد.

زمانی که اخبار این انکشافات به سمع کارمل در "پراگ" رسید، تصمیم گرفت تا همراه با "نور احمد نور" به کشور برگردد. "نور احمد نور" مسئول کار حزبی در اردو بود. کارمل میخواست تا عناصر سیاسی را بسیج نموده و نور احمد نور باید نیروهای مسلح را برای نجات کشور آماده میساخت. آنها در ماه اکتبر به

کابل آمدند. البته اندکی یک ماه بعد تر از قتل تره کی، میان ماه های اکتبر و دسامبر. بلاخره آنها سه مرتبه تلاش نمودند تا امین را سرنگون نمایند؛ اما ناکام شدند. (\*7)

پیروزی یی که در 27 دسامبر (1979) بدست آمد، نتیجه یک پلان احتیاط آمیز استراتژیکی بود (\*8). قابلیت مهارت و سازماندهی کارمل میتواند تنها در یک حقیقت مورد قضاوت قرار داده شود: "کارمل و نور برای مدت دو ماه برای بسیج نیروها، جهت حمله در کابل بودند و با وجود رخداد دوافاق ناگوار، حتی امین از وجود ایشان، آگاه نشد. این ستایش دلالتی است بر مهارت و سازماندهی ببرک کارمل."

(\*7) با توجه به جریان واقعی رخدادهای سالهای پیشین، میتوان اذعان داشت که حضور ببرک کارمل و نور احمد نور، قبل از سقوط نظام امین در کشور، و در اوج توحش و بربریت آن نظام، برحسب ادعای نویسنده محترم این کتاب، با واقعیت، سازگاریه نظر نمی رسد. (برگردان کننده)

(\*8) در رابطه به این پراگراف، که در خصوص حوادث 27 دسامبر (1979) و دقت پلان استراتژیکی برای واژگون شدن نظام امین، سخن رانده شده است میتوان، بیان داشت که طرح و دیزاین چنین برنامه ها، متکی بر سطح و حرفه، تخصص و کارانی پلان نظامی و عملیاتی بوده است. لذا مربوط و منوط به کارگذاران اصلی (افسران بلند پایه اتحاد شوروی) وقت میباشد. اما برپایه بسیاری از واقعیت ها، میتوان بیان داشت که هواداران فقید ببرک کارمل در جناح پرچم در آن ایام، برای سقوط امین تدارکاتی را برای انجام قیام مسلحانه، روی دست داشتند و برای سه مرتبه این برنامه ریزی صورت گرفته و به دلایلی به تعویق افتیدند

گفتنیست که، برپایه گزارشات منابع معتبر جهانی، "ببرک کارمل"، با اعزام نیروهای اتحاد شوروی در افغانستان شدیداً مخالف بود و ضمن ارسال نامه به کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی، مخالفت خویش را درین راستا بیان داشت. چنانچه در اسناد مربوط به آرشیف سازمان استخباراتی اتحاد شوروی وقت (کی جی بی)، که بوسیله محترم "غوث جاناباز" ترجمه شده

ودرسایت "افغان جرمن" تحت عنوان "چگونه ما به بیماری ویروس A (هجوم به افغانستان)، مبتلا می گردیدیم، در صفحات (301-302) این کتاب، آمده است: کارمل در آنروزها از یک چیز می شرمید، باری در مرکز محرم (کی جی بی) که آنها بسر میبردند، ... "ولادیمیر کریوچکوف" ریس اداره کشف خارجی هنگام صرف چای بطور غیر مستقیم، اشاره نمود که اگر اوضاع ایجاب کند قوای محدود اتحاد شوروی، به افغانستان اعزام خواهند شد، او (کارمل) گفت: "مگر ما خود میتوانیم از عهده چنین یک کاری بدرآئیم، من برنامه ای که به آدرس حزب کمونسنت فرستادم، خاطر نشان ساخته ام که به مجرد دعوت به قیام، امین فوراً از طریق رفقای ما که اکنون در شرایط مخفی قرار دارند، وهم از طرف توده های وسیع مردم که از وی متنفذ هستند، سرنگون خواهد شد، شما افغانها را نمی شناسید، من به شما اطمینان می میدهم.. مردم ما دیگر تحمل همچو مستبد و ماجراجو را

ندارد" ... کارمل در حالیکه چشمان قهوه رنگش بطرف مهمان می دیدند گفت: " شما در باره آن فکر کرده اید که اگر من همزمان با تانک های شوروی وارد وطنم شوم، و در رانس دولت قرار بگیرم، مردم افغانستان به کدام دیده به من خواهند نگرست؟"

آری! اینکه چگونه، کارمل در برابر یک عمل انجام یافته قرار گرفت وزعامت سیاسی کشور، بر کارمل تحمیل شد، موضوعیست که مهار ساختن فوران یک آتش فشان ویرانگر و خاتمانسوز در سراسر کشور و انسداد جویبار خون از سوی امین، و جلوگیری از چیره شدن سیاه ترین نیروی جهنمی بنیادگرا و تروریستی وابسته به غرب و پاکستان، بر مقدرات کشور، بدون هرگونه الترنیتیف دیگر، او را برای پذیرش این مسئولیت، مجبور ساخت. (برگردان کننده)

شکیبایی، ثبات و استقامت، آرامش روحی در زمان خشم، حصول سریع فرصت ها، عدم کامیرومایزبر مسایل اصولی، انعطاف در مسایل شخصی، همه عناصری هستند که باعث شد تا کارمل در اوج طوفان های سیاسی، تحت نا مطلوب ترین شرایط در افغانستان بیشتر از (35) سال زنده گی سیاسی نماید.

نه تنها این که او از خطرات چنین شرایط نجات یافته وزنده بماند؛ بل دسته یی از کادرهای متخصص را برای جامعه افغانستان تربیه و اهداء نمود که آنها، هرگز نخواهند گذاشت تا مشعلی که بوسیله کارمل روشن شده بود بواسطه بادهای سرد، سوزناک و فلاکتبار امیر یالیستی و فاشسیتی به خاموشی گراید. گفته میشود که چنین نیروها از عناصر انقلابی ساخته شده اند!

(پایان فصل دهم)

## پیگفتار

این کتاب یکی از جمله ارزشمندترین اثر تاریخیست که تاکنون بوسیله نویسندگان خارجی در پیرامون حوادث "انقلابی" افغانستان بصورت واقعی و بیطرفانه وبشکل "پژوهشی" و کنکناش عینی حوادث

بوسیله شخص نویسنده محترم، داکتر (D.RGOYAL) و حضور آن در داخل حوادث جامعه و کشور بر پایه ملاحظات بصری، شواهد ومدارک معتبر، نگارش یافته است.

طوری که در آغاز تذکار یافت، اخیراً دستیابی این اثر گهربار که همزمان با شانزدهمین سالروز وفات زنده یاد ببرک کارمل، سابق منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، و رییس جمهور پیشین جمهوری دموکراتیک افغانستان، اتفاق افتید، این فرصت دست داد تا بدین مناسبت - علی العجالة -

"فصل دهم" کتاب راکه در خصوص زندگی و مبارزات سیاسی، فقید ببرک کارمل نگارش یافته است، برگردانی نمایم. با توجه به جوهر و درونمایه پرباروریالستیک این اثرستریگ، که با آمیزه های خیراندیشانه دستان تاریخی مردم افغانستان یعنی نویسندگان و دوستان واقعی و واقعیتگرای "هندی" ما، نگارش یافته است، سعی خواهم نمود تا در برگردانی کامل آن، از زبان انگلیسی به زبان فارسی، در فرصت های لازم مبادرت جسته و محتویات پربار این اثرراکه ناگفته های فراوانی پیرامون واقعیات جریانه های "انقلابی" افغانستان و خدمات ارزشمند و آرمان های عالی و انسانی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رژیم جمهوری دموکراتیک افغانستان، تحت زعامت فقید ببرک کارمل را در دل دارد، ترجمه و برای خوانندگان عزیزوگرامی عرضه نمایم؛

با تقدیر و تشکر شایسته و بایسته از نویسنده این کتاب جناب داکتر "گویال" که با همه احساس و قلب مهرآگین خویش، در جولانگاه آشنا قدم گذاشت و با رسالت بزرگ و واقعی خویش از "عقب پرده دود" جریانات واقعی حوادث "انقلابی" را در افغانستان و مداخلات غرب، ارتجاع عرب، کشورهای منطقه و ارتجاع داخلی را، برای واژگونی نظام دموکراتیک، با درخشش خورشید حقیقت پرده برداری نموده و از زیر لایه های "دود" بیرون کشید و با همه صداقت، تعهد و پیمان ژورنالیستی، جریان اصلی حوادث سرزمین فلک زده و سیمای واقعی شخصیت های سیاسی آن را، در آینه صفا و بطور بیباکانه به تصویر کشید؛

با تمنیات نیک از محترم "یاسین بیدار"، که در زمان تصدی اش به حیث نماینده آژانس خبررسانی باخترا در دهلی جدید، با مشورت های خویش، نویسنده را برای دست یابی به کتب فارسی، پیرامون این

پژوهش، یاری رسانید و از سوی دیگر با توجه به ارزشمند خوانی این اثر، با، به نقد کشانیدن مسئولانه این نوشتار، انگیزه سازگشایش فصل گفتمان گردیده و موجب شده است تا برخی نکات این نبشته بیش از پیش وضاحت بخشیده شود؛

با سپاس های بیکران از فرهیخته مرد فرزانه و قلم پرداز حوزه سیاست، تاریخ، ادب و فرهنگ کشور، محترم سترجنرال "محمد نبی عظیمی" که با همه احساس و عطش شورانگیز، باشکیبایی بزرگ و همیشه گی درویرایش نوشتار "مترجم" سهم دوستانه خویش را انجام داد؛

با تشکرات عمیق از شخصیت مصلح و مدبر محترم "سیدحسن رشاد" که با اشتیاق تمام و طور پیگیر در، رد یابی و پیدایش این کتاب ارزشمند مساعدت نمود؛

با قدردانی از مبارزنستوه، محترم "خالد صدیق چرخي" که با الهام از کارنامه های قهرمانانه نیاکان خویش، با پیوند به تسلسل جنبش های دادخواهانه و انتقال این مشعل فروزان، برای نسل های بعدی، باروح

آزاد منشانه و دین رسالت تاریخی، برخی محتویات محدود کتاب "افغانستان در عقب پرده دود" را، در خصوص شخصیت و مبارزات فقید "ببرک کارمل"، در صفحات کتاب معروف تاریخی خویش بنام (برگ چند از نهفته های تاریخ در افغانستان) منتشره (1390) جلد اول، با همه بی ریائی و بطور واقع بینانه

بیان داشته و نقش صادقانه و وطنپرستانه خویش را با همه امانت داری درین راستا به انجام رسانیده است؛

با سپاسهای قلبی از مدیران محترم سایت های وزین انترنیتی چون سایت های محبوب آریائی، بامداد، وطندار، سپیده دم، مشعل و سایت "افغانستان نیویز" و فاروم پندار، همچنان کاربران عزیز، صفحات "فیس بوک" و "تویتر" که با قبول زحمات فراوان در انتشار این نوشتار، با همه احساس وطنپرستانه همت گماشتند؛

و با تشکرات و تمنیات قلبی از خواننده گان عزیز و محترم که لحظات گرانبها و ارزشمند خویش را برای خوانش این نبشته تخصیص دادند؛

با احترامات فایقه

**محمدعارف عرفان**

\*\*\*\*\*